

## مبانی ولایت و اختیارات ولی فقیه در عصر غیبت

محمود لطیفی\*

تأیید: ۸۸/۷/۲۰

دریافت: ۸۸/۴/۶

### چکیده

ادیان الهی برای مدیریت و هدایت جوامع بشری تشریح شده‌اند. اصل ولایت و امامت پس از توحید، مهم‌ترین اصل در قوام شرایع آسمانی و به‌ویژه اسلام است. اگر ضرورت مدیریت و ولایت در اسلام با ادله عقلی اثبات شود، مفاد ادله می‌تواند ترسیمی از دامنه اختیارات رهبری را در پیش رو قرار دهد. امامت که یکی از اصول اعتقادی اسلام ناب و مستند به براهین عقلی است، پس از غیبت آخرین امام معصوم در قامت فقهای عالم، عادل، امین و مدبر تداوم یافت و تمامی اختیارات ولایت تشریحی امامت به عهده ایشان نهاده شد. طرح این اختیارات از زمان حضور معصومین علیهم‌السلام تا آغاز انقلاب اسلامی - و تا به امروز - به تناسب زمینه‌های سیاسی و تاریخی ایجاد شده و نیازهای جدید ساختارمند شده، روزبه‌روز گسترده‌تر و ابعاد آن شناخته‌تر شده و از اجمال به تفصیل روی کرده است. مروری بر نصوص حدیثی و سخنان فقهای بزرگ، این مطلب را تأیید می‌نماید. اختیارات تعریف‌شده و عینیت‌یافته در انقلاب اسلامی نیز نقطه عطفی در مسیر این شکوفایی بوده است.

### واژگان کلیدی

ضرورت ولایت، امامت، اختیارات ولی فقیه، عصر غیبت

\* سطح چهار حوزه، محقق و نویسنده.

## مقدمه

ولایت فقیه از موضوعات بسیار مهم و پُردامنه‌ای است که توجه به یک بعد از ابعاد گسترده آن و بی‌توجهی به دیگر وجوه آن به هر دلیل (اعم از اعراض، غفلت و یا تغافل عامدانه)، انسان را دچار خطا یا مغالطه و یا ارضای دروغین می‌نماید؛ به‌گونه‌ای که با ملاحظه برشی از یک منشور چند بعدی، گمان می‌کند به حقیقت آن دست یافته است. برخی، ولایت فقیه را یک موضوع فقهی می‌دانند و گروهی دیگر می‌پندارند، نظریه‌ای سیاسی بیش نیست و عده‌ای نیز آن را عرفی‌شده یک اندیشه قدسی تصور می‌کنند. در صورتی که این‌گونه رویکردهای یک‌سویه به موضوعی گسترده و میان‌رشته‌ای و جامع‌الابعاد همچون ولایت فقیه که از یک سو مبتنی بر مبانی کلامی و اصول اعتقادی و از سوی دیگر دارای بعد سیاسی و اجتماعی و از طرف سوم، مسبوق به زمینه‌های تاریخی از دوران حضور امام معصوم تا غیبت صغری و دوره طولانی غیبت کبری و شرایط ویژه تقیّه و محدودیت‌های سیاسی است، اگر عامدانه باشد، کتمان حق و در غیر این صورت گام‌نهادن در تاریکی و گمراهی است.

اگر چه موضوع این نوشته و پرسش محوری آن، اختیارات ولی فقیه در عصر غیبت است، اما نخست به جایگاه ولی فقیه به‌عنوان پیش‌فرض بحث اشاره می‌کنیم تا بتوانیم در شعاع آن به شمارش شئون و اختیارات ولی فقیه بپردازیم. برای پرسش‌هایی چون: ولی فقیه کیست و چه مقامی دارد؟ این مقام چه اختیارات و شئونی دارد و دامنه اختیاراتش چیست؟ این اختیارات را چه کسی برای ولایت فقیه تعریف نموده است؟ و ... از فروع مباحث امامت و جزء پرسش‌های کلامی است که برای پاسخ به آنها باید از ادله عقلی بهره گرفت و نمی‌توان بدانها پاسخی فقهی داد. اما پرسش‌هایی چون: وظیفه ولی فقیه به‌عنوان یک متشرع مؤمن نسبت به این مناصب و شئون چیست؟ و نیز مردم در برابر مناصب و اختیارات فقیه چه وظیفه‌ای دارند و در چه اموری باید به او مراجعه کنند و ... سؤالاتی فقهی هستند که با مروری بر سیر این مباحث در آرای فقیهان می‌توان به گستره این وظایف دست یافت.

## مفهوم ولایت

### ۱- معنای لغوی ولایت

ولایت در لغت از ریشه «ولی» گرفته شده است که به معنای قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر بدون هیچ فاصله‌ای - پشت سر هم - و به هم پیوستگی و وابستگی دو شیء نسبت به یکدیگر می‌باشد. در جمع‌بندی نظر اهل لغت در مورد معنای ولی گفته شده است: «(ولّی) به معنای قرار گرفتن چیزی بر سر چیز دیگر، همراه با گونه‌ای از ارتباط با یکدیگر می‌باشد. در کاربرد این واژه، فرقی بین پس و پیش قرار گرفتن آن دو شیء یا نحوه وجود و موقعیت و جایگاه متفاوت آنها نیست و رابطه نیز اعم از نیک و بد است. اگر از این رابطه، تعبیر به قرب، محبت، یاری نمودن و پیروی کردن می‌شود، در واقع برای بیان نمادی از آن اصل کلی است که به تناسب مورد، ذکر می‌شود» (مصطفوی، ۱۳۷۱، ماده ولّی). در جمع‌بندی دیگری مرحوم علامه طباطبایی می‌نویسد: «معنایی که برای ولایت با توجه به کاربردهای گوناگون آن می‌توان ارائه نمود گونه‌ای از رابطه و نزدیکی بین دو شیء است که فرایند آن، حق تصرف و تدبیر و مدیریت یکی بر دیگری است» (طباطبایی، بی تا، ج ۶: ۱۲).

### ۲- ولایت در اصطلاح فقه و حقوق

ولایت به مفهوم اولویت تصرف در اموال و امور و نیز اولویت در تدبیر و رسیدگی به یک شیء یا یک شخص است. این ولایت ناشی از حقی است که هر انسان مختاری در حوزه امور فردی نسبت به اموال و افعال خود دارد. چنانچه برای برخی از افراد در اعمال این تصرفات، مانعی پدید آید، به گونه‌ای که از انجام آن ناتوان شوند، قانون به فرد یا افرادی ویژه، تکلیف یا تجویز نموده است تا به عنوان حکم ثانوی و با شرایطی خاص در امور و اموال متعلق به آن فرد، تصرف نمایند. ولایت شخص بر اموال و افعال خود ناشی از یک نوع رابطه وجودی بین آن دو و به «حکم اولی» است. اما ولایت ولی بر مولی علیه (صغیر، یتیم، مجنون، محجور، مفلس و نیز مثل اموال بی وارث، غایب، اوقاف عامه و ...) تکلیفی شرعی و یا عرفی است که برای افرادی خاص (همچون: پدر، وصی، وکیل، قاضی و حاکم، مؤمنان عادل و نیکوکار و ...) به عنوان «حکم ثانوی» اعتبار شده است.

موضوع این نوع از ولایت - ناتوانی مؤلفی علیه در اعمال ولایت و حدود تصرفات ولی - تابع مقتضیات و مصالح خاصه و یا اضطرار و به‌طور کلی، تابع اعتبار است.

«اصل اولی» جاری در این حوزه، «قاعده سلطنت» و یا «اصل عدم مشروعیت ولایت شخص بر نفس یا اموال و یا امور شخص دیگر» است. حضرت امام خمینی علیه السلام می‌نویسد: «قاعده و اصل - طبیعی و عقلایی - نافذنبودن حاکمیت هیچ فردی بر فرد دیگر است؛ چه به‌عنوان داور باشد و چه غیر آن از هرگونه اعمال نفوذ دیگر. این اصل، شامل پیامبر یا وصی او و یا هر فرد دیگری نیز می‌شود. مقام نبوت و رسالت، جانشینی پیامبر، دانشوری و فضایل دیگر در هر مرتبه‌ای که باشد، باعث نفوذ فرمان صاحب این مقامات بر دیگران نمی‌شود» (امام خمینی، ۱۳۸۵ق، ج ۲: ۱۰۰).

از این رو، تصرفات غیر در این حوزه با عناوین ثانوی‌ای چون: وکالت، نیابت، تفویض، تولیت، رضا و عدم رضای شارع به اهمال - امور حسبه - اعمال می‌گردد. مرحوم شیخ انصاری در این حوزه، ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام را از باب تخصیص مقتضای اصل با استناد به ادله اربعه آورده است (شیخ انصاری، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۶).

### ولایت در اصطلاح سیاست و اجتماع

قرآن کریم امت‌ها - جوامع انسانی - را دارای نوعی حیات اجتماعی می‌داند. علامه طباطبایی علیه السلام می‌نویسد: «قرآن کریم، همانند افراد برای امت‌ها و جوامع نیز هویت وجودی، عمر معین، پرونده مشخص، شعور، فهم، عملکرد، طاعت و معصیت اعتبار نموده است و به همین جهت، قرآن کریم به تاریخ امت‌ها به همان نسبت توجه و اعتنا می‌نماید که به تاریخ افراد و اشخاص توجه نموده است و چه بسا بیشتر از اشخاص به تاریخ امت‌ها می‌پردازد» (طباطبایی، بی تا، ج ۴: ۹۴).

شهید صدر نیز در این زمینه می‌نویسد: «در آیات قرآن کریم به دو پرونده (دو نامه) اشاره شده است؛ یک پرونده از آن امتی است که در برابر پروردگارش زانو می‌زند - و بازخواست می‌شود - و پرونده دیگر از آن یکایک افراد است؛ بلکه می‌توان گفت که دو محشر و دو دادگاه وجود دارد؛ یک جا حضور افراد است - جدا جدا - و جای دیگر، حضور امت است که به صورت جمعی حاضر می‌شوند» (صدر، ۱۴۱۰، ج ۱۳: ۷۷-۷۹).

نیاز به ولایت، تدبیر و هدایت و رهبری در حوزه اجتماع و امت، ضروری‌تر از حوزه فردی است. خدایی که برای هدایت شخص، عقل و قلب را آفرید، نیاز به رهبری و هدایت جمعی را در فطرت و نهاد جامعه تعبیه نموده است. هشام بن حکم در مناظره خود با عمرو بن عبید که مورد تأیید و تشویق حضرت امام صادق علیه السلام قرار گرفت، این‌گونه استدلال می‌کند: «خداوند اعضای تو را به حال خود رها ننموده است؛ بلکه برای آنان رهبری معین کرده - قلب - تا رفتارهای درست آنان را تأیید، موارد تردید را رفع و یقین را حاکم نماید. چگونه ممکن است این همه انسان را به حال خود و در تحیر و تردید رها سازد و رهبری برای آنان معین نکند تا حیرت و شک را از آنان دور نماید؟!» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ج ۱: ۱۶۹).

تدبیر امور جامعه و هدایت آن تا سر حد کمال، از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسائل جامعه و محور و مبنای تمامی امور مرتبط به آن است. به بیان دیگر: «ولایت در اصطلاح اولی قرآنی، یعنی به هم پیوستگی، هم‌جهگی... و حفظ پیوستگی‌های داخلی و نفی وابستگی‌های خارجی در یک جامعه اسلامی، متوقف بر وجود قدرت متمرکزی است که افراد جامعه را به هم پیوند دهد تا همه نشاط و فعالیت و جهت‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌ها و قطب‌ها و جناح‌های مختلف جامعه را مدیریت و رهبری کند و اسم آن «ولی» است. اگر ولی نباشد، جامعه از هم می‌پاشد؛ چون محوری برای تجاذب و تشکل وجود ندارد و اگر متعدد باشد، اصلاً جامعه و تشکلی به وجود نمی‌آید» (خامنه‌ای، ۱۳۶۰، شماره ۳۶).

بر اساس این دیدگاه، ولایت و سرپرستی جامعه - همانند حق تصرف و اولویتی که یک فرد، نسبت به اموال و امور شخصی خود دارد - حقی اصولی و قانونمند و اولی است که بر اساس ملاک‌هایی ویژه برای «ولی» تعریف شده و به‌عنوان شأنی از شئون او می‌باشد. این حق تصرف و تدبیر از اصل عدم نفوذ ولایت احدی بر احد دیگر، تخصصاً خارج است؛ زیرا بر اساس همین اصل عدم نفوذ، هر شخص فقط بر خود و امور متعلق به خود، ولایت دارد و در اموری که متعلق به او نیست و در محدوده اختیارات او قرار ندارد، حقی برای تصرف و ولایت ندارد. اصولاً حوزه مناسبات اجتماعی، ظرف تحقق ملکیت و سلطنت اشخاص نیست تا قاعده سلطنت در آن جاری شود. به تعبیری دیگر، جریان اصل عدم نفوذ در «امر الناس» است و در حوزه امور اجتماعی یا «امر الله» نمی‌توان به آن تمسک نمود (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۱۴۹).

در این حوزه، تنها خداوند ذی‌حق است و به همین دلیل، تنها کسانی می‌توانند در امور اجتماعی و شؤون امت، تصرف و اعمال ولایت نمایند که از جانب خداوند - ولیّ حقیقی و ولیّ علی‌الاطلاق - مجاز و موظف باشند و ولایت آنان منطبق با مصالح مقررّه الهی باشد و در واقع، این قانون الهی است که مدیریت می‌کند، نه شخص. ولایت، حق ولیّ مطلق است که به‌عنوان وظیفه‌ای برای اولیای خود مقرر نموده است. «حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت، منحصر به خداست و قانون، فرمان و حکم خداست... اگر رسول اکرم ﷺ خلافت را عهده‌دار شد، به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است؛ «خليفة الله في الارض»؛ نه اینکه برای خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود... حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است و فقط قانون بر جامعه حکمفرمایی دارد. آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم ﷺ و ولات داده شده، از طرف خداوند است» (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۳۴).

در این حق اولویت، اگر متولی این وظیفه، راه ستم در پیش گیرد و از مسیر قوانین الهی منحرف گردد، همانند دزد یا غاصبی خواهد بود که با هجوم به خانه شخصی، او را از اعمال ولایت در امور و اموال شخصی خود باز می‌دارد. ولایت ولیّ به‌نسبت اعتدال و انطباق تصرفاتش با قوانین الهی، مشروع و مجاز و به‌نسبت دوری تدبیر و تصرفات او از حقوق الهی، غیر مشروع و خلاف اصل خواهد بود.

فرض ما این است که ولایت انبیا و اولیای معصوم و منصوب از جانب خداوند که به قصد هدایت و رهبری و مدیریت جوامع بشری قیام کرده‌اند، ناشی از جعل و قرارداد الهی و در طول ولایت کلیه الهیه و از احکام ضروریّه اولیه و بلکه از اصول ناظر و حاکم بر تمامی احکام فرعیّه تکلیفیه است. در مورد ولایت فقیه نیز اکثر قریب به اتفاق فقها، ادله نیابت عامه را تمام می‌دانند و اگر مصداقی، جامع شرایط نیابت باشد، ولایتش به نیابت از ولی معصوم ﷺ بالاصاله و به حکم اولی می‌باشد و اختیاراتش بر گستره امور سیاسی جامعه «و فی کل ما یرجع فیه الناس الی رؤسائهم» جاری و ساری است و در مقام تعارض این وظایف با امور فردی و شخصی، حکم او تقدم دارد.

## پیش‌فرضهای اختیارات ولی فقیه

شؤون و اختیاراتی که برای یک شخص، تعریف و یا تجویز می‌گردد و وظایف و کارکردی که برای یک شیء ثبت می‌شود، فرع بر جایگاه حقیقی و تکوینی - وجودی - آن شیء یا مقام و موقعیتی است که برای آن شخص اعتبار گردیده است. نقش ولی فقیه نیز در نظام اجتماعی اسلام، تابع جایگاهی است که در باور اسلامی برای آن، تعریف شده است و بدون ارائه تعریفی جامع از آن جایگاه، نمی‌توان کارکردهایش را بازتعریف و برهانی نمود. به‌ناچار در آغاز بحث، نکاتی مهم را برای تبیین جایگاه ولایت فقیه و به‌عنوان بخشی از پیش‌فرض‌های اختیارات ولی فقیه به‌اختصار برمی‌شماریم:

### ۱- ضرورت عقلی ولایت

نیاز جامعه بشری به رهبری، مدیریت و سرپرستی، مورد اتفاق عقلا می‌باشد و این ضرورت، محدود به یک عصر و منطقه و یا یک گروه و دسته نیست. این ضرورت را حضرت امام رضا (ع) با سه دلیل عقلی بیان نموده است:

الف - «هرگاه برای مردم حد و مرزی تعیین شود - قانونی نهاده شود- و مأمور شوند تا برای دورماندن از تباهی از آن حدود، پای را فراتر نگذارند، این امر پایدار نمی‌ماند، مگر با تعیین شخصی امین که مردم را از تعدی و پای‌فراتر نهادن از حدود و یا وارد شدن در مناطق ممنوعه - خط قرمزها - باز دارد» (شیخ صدوق، ۱۴۱۶ق، ج ۱، باب ۱۸۲: ۲۵۳). #

خلاصه برهان این است که نه انسان لحظه‌ای از سودجویی روی بر می‌تابد و نه سودجویی بدون زندگی اجتماعی، ممکن است و نه اجتماع خالی از اختلاف می‌شود و نه اختلاف، بدون قانون قابل حل است و نه قانون بدون مجری مورد اعتماد، نقش‌آفرین است (طباطبایی، بی‌تا، ج ۲: ۱۱۷ - ۱۳۰).

ب - «ما هیچ گروه و جمعیتی را ندیدیم که بدون مسؤل و سرپرستی که آنان را در امور ضروری دین و دنیا هدایت نماید، دوام یافته باشند. بنابراین، در دایره حکمت یک حکیم، روا نیست که مردم را از آنچه در زندگی برای آنان ضرورت دارد و بدون آن نمی‌توانند دوام یابند، محروم ساخت» (شیخ صدوق، ۱۴۱۶ق، ج ۱، باب ۱۸۲: ۲۵۳).

این فرمایش امام رضا علیه السلام تقریری از برهان لطف و نیز حکمت الهی است که فلاسفه و متکلمان در نوشته‌های خود از آن بهره‌ وافی برده‌اند.<sup>۱</sup>

ج - «اگر خداوند برای مردم پیشوایی مسؤول، امانتدار و حق‌نگهدار تعیین نکند، فرهنگ، فرسوده و دین نابود و آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌ها - سنت و احکام - جابه‌جا می‌شود و بدعت‌گذاران بر آن افزوده، ملحدان از آن می‌کاهند و برنامه‌ها را بر مسلمین مشتبه می‌نمایند» (همان: ۲۹۵).

بسیاری از فقها در استدلال عقلی خود به این برهان استناد نموده‌اند.<sup>۲</sup> مرحوم علامه طباطبایی نیز در این باره می‌نویسد: «هر جامعه‌ای در بقای خود، نیازمند به یک شخص یا مقامی است که شعور و اراده‌ وی، فوق شعور و اراده‌ افراد حکومت بوده، شعور و اراده‌ دیگران را کنترل نماید و به نگهبانی و نگه‌داری نظامی که در جامعه گسترده است، بپردازد» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۵۵).

## ۲- مقام تعیین‌کننده ولایت

در یک تصویر کلی می‌توان برای تشخیص یا تعیین رهبری دو رویکرد را در پیش گرفت:

الف- این موضوع از جمله امور مربوط به نظامات عقلی است و مردم با پیروی از خرد جمعی، تکلیف آن را روشن می‌کنند. از این رو، نیازی به وحی و دخالت خدا ندارند. غزالی با همین اعتقاد می‌نویسد: «النظر فی الامامة لیس من المهمات و لیس ایضاً من المعقولات بل من الفقیهات» (غزالی، ۱۹۹۸م: ۱۴۷).

همچنین با تکیه بر همین اعتقاد، ابن ابی الحدید در توجیه پیروان اندیشه سقیفه می‌نویسد: «آنان، خلافت را از معارف دینی و مستند به وحی نمی‌دانستند و آن را همانند نماز و روزه و از عبادات شرعی نمی‌شمردند؛ بلکه آن را در ردیف امور عادی دنیایی می‌دانستند و نگاهی چون تعیین یک فرمانده نظامی و یا فرماندار و کارگزار امور روزمره مردم به آن داشتند و از همین رو، به‌هنگام تشخیص برخی مصالح از مخالفت با پیامبر نگران نبودند. می‌بینی که با آن همه اصرار پیامبر برای شرکت ابوبکر و عمر در لشکر اسامه، آنان به سخن پیامبر توجه نکرده و از مدینه بیرون نرفتند؛ چون حضور در مدینه را



به مصلحت دولت و ملت و موجب حفظ کیان و رفع فتنه می‌دانستند»<sup>۳</sup> (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۱۲: ۸۲).

تصویر برون‌دینی این رویکرد، این است که جوامع بشری برای حفظ مصالح خود، اختیاراتی تعریف‌شده و محدود را به نمایندگان خود واگذار می‌نمایند و حق عزل و نصب آنان را نیز خود به‌عهده می‌گیرند. بر اساس این تفکر، قدرت و اراده‌ای محدود یا نامحدود برای همه یا اکثریت و یا گروهی ویژه از مردم اعتبار شده و تصرفات مدیریتی نماینده‌انتخابی آنان، تابعی از این قدرت و اراده اعتباری و قراردادی است.

ب - رهبری و مدیریت نمی‌تواند تابع سلیقه و صلاح‌دید مردم باشد؛ زیرا هر علتی از آن رو که علت است، نمی‌تواند معلول باشد و کسی که تابع رأی مردم است، نمی‌تواند هدایتگر آنان بوده و در برابر انحراف آنان، مقاومت نماید و آنکه می‌خواهد محور جذب و انسجام خردمندان باشد، باید به جاذبه‌ای بسیار نیرومندتر از خرد جمعی مجهز باشد. علت این سخن آن است که اولاً: زمامدار، از نقشی اساسی و محوری برخوردار و در واقع بنیان نظام و حلقه اتصال و انسجام آن است. همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«نقش زمامدار در این امر، همچون رشته‌ای است که مهره‌ها را گرد هم می‌آورد و در کنار یکدیگر می‌چیند، اگر آن رشته بگسلد، مهره‌ها پراکنده می‌شوند و هر کدام به سویی می‌روند و از آن پس، هرگز نمی‌توان آنها را در کنار یکدیگر نهاد» (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶).

ثانیاً: از آن رو که باید به‌عنوان عاملی پیشتاز، مرزهای ناگشوده رشد و تکامل را فراروی جامعه، بگشاید و نیز خاطیان و قانون‌گریزان و متجاوزان به حقوق دیگران را کیفر داده و از این اعمال باز دارد؛ پس نخواهد توانست تابع سلیقه و خواست مردم باشد. در این رویکرد، مسأله امامت و رهبری جامعه اسلامی، بسیار مهم‌تر از برخی احکام فرعی است و بلکه اصل همه اصول، اساس حاکمیت دین و تداوم ولایت الهی در نظام تشریح است. به همین دلیل در مقام اثبات نیز خداوند متعال، ساختار ویژه‌ای را جهت اداره جامعه اسلامی، تعریف و آن را توسط پیامبران خود و به‌ویژه پیامبر خاتم، اعلام و ابلاغ و بلکه اجرا نموده است. در این شیوه از بسیاری اختلافات و جدالها جلوگیری

شده، فلسفه اصلی رهبری و مدیریت، بهتر تأمین می‌شود. ابن سینا در آغاز باب حکومت و امامت کتاب شفا می‌نویسد:

«باید قانونگذار، فرمان‌بردن از جانشین خود را بر همگان واجب شمرد و نیز جانشین را خود تعیین نماید و البته ممکن است توسط صاحب‌نظران با سابقه نیز انتخاب شود... اما شیوه نخست به صواب نزدیکتر است؛ زیرا در آن صورت منجر به تفرقه و جنگ‌افروزی و فتنه‌گری و اختلاف نخواهد شد و واجب است که قانونگذار مقرر نماید تا مردم با کسانی که بر اثر قدرت یا ثروت در برابر جانشین او می‌ایستند، بجنگند و او را از پای درآورند» (ابن سینا، ۱۴۰۴ق: ۴۵۱).

موضوع رهبری و مدیریت جامعه، نخستین و مهم‌ترین مسأله کلامی در تاریخ اسلام بود که همزمان با رحلت پیامبر خدا ﷺ، یاران او و سران جناحها و قبایل را به چالش و داشت. در این میان، پیروان اهل بیت علیهم‌السلام امامت را نه ارث شخصی و یا خانوادگی پیامبر شمردند و نه به انتخاب مردم و خرد جمعی واگذارند؛ بلکه آن را در تداوم نبوت دانستند. از این‌رو، رهبر را صاحب مقام عصمت و حجت الهی و منصوب از سوی او معرفی نموده، بر آن پای فشردند. امروز نیز موضوع ولایت و مدیریت جامعه از نظر شیعه، شأنی از شؤون امامت و در تداوم آن است؛ نه یک مسأله فرعی و حکمی فقهی. بنابراین، نپذیرفتن آن نیز به معنای عمل نکردن به یک تکلیف فرعی دینی نیست تا هر کس تابع و مقلد مرجع تقلید خودش باشد؛ بلکه به معنای انکار یک اصل اعتقادی و اهمال در تکمیل منظومه معرفتی ولایت الهی است؛ همانند کسی که مثلاً اعلمیت یا عصمت ائمه معصومین علیهم‌السلام و یا حیات فعلی حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» برای او روشن و مبرهن نشده باشد. پس ولایت به مفهوم رهبری و مدیریت جامعه و هدایت مردم، نه در ردیف فروع فقهی است (تا در شعاع اصل عدم ولایت احدی بر احدی و در عرض ولایت بر صغار، ایام و محجورین قرار گیرد) و نه ناشی از ضرورت و اضطرار است (تا محصور در دایره تصدی امور حسبیه و به‌عنوان حکم ثانوی مقید به دیگر احکام فرعی باشد) و نه در ردیف احکام عرفیه و طبیعیه است (تا در عرض ولایت مالک بر ملک خود باشد).

### ۳- مشروعیت ولایت

ولایت و سرپرستی جامعه از اصول اساسی فرهنگ‌ها و ادیان بوده و هست. نگاه اسلام به این موضوع نیز نگاهی امضایی است، نه تأسیسی. مهم‌ترین شرطی که اسلام بر آن تأکید نموده و تعهد یا عدم تعهد به آن، زمینه جدال و چالش بین مسلمانان را فراهم نموده است - به گونه‌ای که بی‌توجهی به آن موجب اولین انشعاب آنان به دو گرایش شیعه و عامه گردید و مبنای دیگر انشعابات قرار گرفت - شیوه انتخاب و گزینش ولی و حاکم می‌باشد. شیعه و به تعبیر جامع‌تر، اسلام نابی که حاصل سنت و سیره پیامبر و مفاد آیات متعدد قرآن کریم است، بر این باور است که اگر بناست فرمانروا خلاءهای قانونی را با خواست خود پر نموده و تدبیر امور را با اراده خویش انجام دهد (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۳۱) باید دو ویژگی در او احراز گردد که عبارتند از: ۱- دانش برتر؛ ۲- تقوا و تعهد عملی. قرآن کریم با استناد به یک اصل عقلایی می‌پرسد: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس (۱۰): ۳۵)؛ آیا کسی که به راه استوار و حق هدایت می‌کند، برای پیروی سزاوارتر است یا آنکه اگر خود هدایت نشود، نمی‌تواند هدایت کند! شما را چه شده است و چگونه داوری می‌کنید؟ (چرا هدایت جامعه را به دست افراد هدایت نیافته می‌سپارید؟).

هنگامی که ابراهیم خلیل علیه السلام اظهار علاقه می‌کند که مقام امامت، ارثی برای فرزندانش باشد، خداوند با بیان یک اصل کلی، پاسخ او را این‌گونه می‌دهد: «لَا يَنْبَغُ عَهْدِي بِالْظَّالِمِينَ» (بقره (۲): ۱۲۴). فخر رازی در تفسیر آیه اولوالامر<sup>۴</sup> می‌نویسد: خداوند بدون هیچ قید و شرطی به فرمانبری از اولوالامر فرمان داده است. بنابراین، باید چنین کسی که اطاعت بی‌قید و شرط از او واجب شده است، معصوم از خطا باشد؛ زیرا در غیر این صورت، اجتماع امر و نهی در یک موضوع خاص پیش خواهد آمد و این محال است؛ چرا که اگر ولی امری که معصوم نیست از مسرفان باشد، در این صورت از یک سو، قرآن کریم می‌گوید «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ» (شعراء (۲۶): ۱۵۱) و از سوی دیگر، فرمان به اطاعت از ولی امر مسرف می‌دهد و چنین تناقضی از خداوند حکیم محال است. البته نقش مردم در اینجا بسیار مهم و تأثیرگذار است؛ زیرا گرچه کیفیت حصول یا تحصیل شرایط در والی مهم است و هر کس با هر ویژگی نمی‌تواند حامل مقام امامت و

مدعی آن باشد، اما مهم‌تر از مرحلهٔ ثبوت، مرحلهٔ اثبات است. مسلمانان مجاز نیستند که به هر مدعی ولایتی، جواب مثبت دهند و با او پیمان ببندند؛ بلکه باید ضمن شناسایی و تأیید ولیّ مشروع و جامع‌الشرائط، مدعیان دروغین را رسوا و عوامل اقتدار را از دسترس او دور کنند (تولی و تبری). قرآن کریم پیش از فرمان اطاعت از اولوالامر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (نساء (۴): ۵۸) که در تفاسیر شیعی امانت به ولایت تفسیر شده است. همچنین پس از فرمان اطاعت نیز بر مدعیان ایمان، خورده گرفته، می‌فرماید: «أيا نديده‌ای کسانی را که می‌پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل گردیده است، ایمان آورده‌اند؛ می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت - قدرتهای ستمگر - ببرند؛ در صورتی که مأمور شده‌اند تا به آن کفر ورزند...» (نساء (۴): ۶۰). به همین دلیل، بر خلاف آنچه از ابن ابی الحدید نقل گردید، شیعه بر این باور است که پیامبر خدا ﷺ - که جز مطابق وحی الهی بر زبانش جاری نمی‌شود- وقتی بر ولایت شخص یا اشخاصی تأکید می‌نماید و بلکه به دستور خدا، آنان را به این مقام نصب می‌کند، بهتر از هر مصلحت‌اندیش و خیرخواهی می‌تواند راهگشا، سعادت‌بخش و اعتمادآفرین باشد. از این رو، افرادی که نسبت به اهداف دین اسلام و مصالح جامعهٔ اسلامی و خط مشی آیندهٔ آن، صاحب‌نظر نیستند و یا در عمل به دستورات پیامبر و دین و قرآن در تمامی ابعاد آن التزام و تعهد ندارند، هیچ حق، مشروعیت و امتیازی برای سرپرستی جامعهٔ اسلامی - و بلکه جوامع بشری - ندارند؛ هر چند همهٔ مردم دنیا در اثر جهل یا غفلت و یا هر دلیل دیگری به آنان رجوع کنند و رأی دهند و یا آنان، هزاران دلیل سیاسی، نژادی، اجتماعی، طبیعی و ... برای توجیه ادعای خود طرح نمایند. البته اگر کسی که دارای آن دو شرط مهم باشد، اما مردم به هر دلیل به او مراجعه ننموده و اعلام وفاداری نکنند، نیز در مقام اثبات نمی‌تواند مدیریت نماید.

#### د- ولایت در عصر غیبت

پس از آنکه گفتیم پیامبر خدا ﷺ و ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام #مقام امامت و رهبری جامعهٔ اسلامی را با نصب و امر الهی به‌عهده داشته و آن را مبنا و اساس دیگر شوون و اختیارات خویش دانسته‌اند و نیز محور تمامی اعمال و رفتار و حتی باور مسلمانان شمرده‌اند و عملاً نیز - هر چند محدود- بار این مسئولیت را بر دوش کشیده یا همواره در طول

دوره حضور، آمادگی خود را برای تصدی این مقام به مردم گوشزد نموده‌اند و ... این پرسش تداعی می‌شود که آیا امام معصوم هنگام غیبت و عدم حضور خود، شأن امامت و رهبری جامعه را همانند شأن افتا و داوری به‌عهده فرد یا افرادی خاص گذارده‌اند یا هیچ نکته‌ای در این زمینه که از افتا و داوری در حیات اجتماعی مهم‌تر است، برای یارانشان نفرموده و اساساً شرایط غیبت را پیش‌بینی نکرده‌اند؛ یعنی همان‌گونه که عامه در مورد پیامبر مدعی شده و توهم نموده‌اند، ائمه نیز پیروانشان را به امید خدا رها نموده و به حال خود گذاشته‌اند؟ آیا - بر خلاف عامه که تعیین و انتخاب رهبر را حق خود می‌دانند و بر ضرورت آن اتفاق علمی و عملی دارند - شیعیان مأمورند تا دست روی دست نهاده و در انتظار ظهور موعود، تنها دعا بخوانند و تعطیلی احکام الهی و سلطه اجانب را با افسوس، نظاره‌گر باشند و از باب اضطرار و ناچاری (اکل میته) سلطه حاکمان غاصب را تحمل کنند؟! آیا می‌توان گفت که با غیبت امام معصوم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) براهین عقلی و سیره عقلا در مورد ضرورت امامت و رهبری جامعه، به پایان حجیت خود رسیده و یا شوون امامت تعطیل شده است؟ آیا می‌توان گفت که شیعه نیز پس از سیصد و پنجاه سال حضور مستقیم و غیر مستقیم معصومان - که حجت الهی و عالمان به (ما کان و ما یکون) بوده‌اند- به این نتیجه رسید که لطف و حکمت الهی، پایان پذیرفته و خداوند در همین دنیا به تنبیه بندگان پرداخته و اداره امور عامه و مصالح جامعه را به خود مردم واگذارده است و اگر قرار بود شیعه در پایان کار و در اثر فشار عده‌ای ستمگر و جانی به این باور تنزل نماید، چرا از نخست در برابر آن مقاومت نمود؟! آیا چنین اندیشه‌ای به انکار جامعیت و ابدی بودن اسلام و نقص و ناتوانی آن در اداره و تأمین نیاز انسان و یا انکار ضروری‌ترین اصل تشیع نمی‌انجامد؟ آیا می‌توان تصور کرد که اسلام دارای احکامی مترقی و مورد نیاز جامعه بشری است، اما اجرای آنها متوقف بر حضور اشخاصی است که مردم به آن دسترسی ندارند و یا در حضور و غیاب آنان نقشی ندارند؟!

پرسش نهایی این است که «ذات اقدس اله که عالم به همه ذرات عالم است...؛ او که می‌داند اولیای معصومش، زمان محدودی حضور و ظهور دارند... آیا برای زمان غیبت، دستوری داده است یا اینکه امت را به حال خود رها کرده است؟ و اگر دستوری داده است، آیا آن دستور، نصب فقیه جامع شرایط رهبری و لزوم مراجعه مردم به چنین رهبر

منصوبی است یا نه؟» (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۱۴۳). امام خمینی علیه السلام در پاسخ این پرسش می نویسد: «بدیهی است که امت اسلامی پس از غیبت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در طول این مدت و در موضوع مدیریت سیاسی و داوری - که از مهم ترین موضوعات مورد نیاز جامعه است - مهمل رها نشده اند؛ به ویژه اینکه مردم از مراجعه به حکومت های ستمگر و قضات و دادگاه آنان نیز منع شده اند و به عنوان مراجعه به طاغوت از آن نام برده شده... و این از واضحات و بدیهیات عقلی است... و این توجیهی که گفته شده است: «چون بدرفتاری و ضعف بصیرت مردم، باعث غیبت شده [است]. بنابراین، اگر پس از غیبت، رهبر و مدیری برای جامعه نباشد، شبهه ای در حکمت خدا رخ نمی دهد؛ زیرا خداوند تعیین نموده است، ولی مردم نتوانسته اند از حضور او بهره ببرند، قانع کننده نیست؛ زیرا اگر بدرفتاری مردم هزار سال پیش، باعث غیبت شده است، مردم امروز، به ویژه شیعیانی که شبانه روز برای تعجیل در ظهور او دعا می خوانند، چه گناهی دارند که باید به جرم آنان بسوزند؟» (امام خمینی، ۱۳۸۵ق، ج ۲: ۱۰۱).

ملاحظه می شود که امام خمینی علیه السلام با استناد به ضرورت عقل به توجیه کسانی که فتوا به تعطیلی حکمت و لطف الهی داده اند، پاسخ می دهد. این نکته نیز بسیار اهمیت دارد که مهم ترین دلیل متکلمان شیعه در لزوم نصب امام، همین قاعده لطف است. متکلمان امامیه در تعریف امامت و دلیل وجود او نوشته اند: «امامت، سرپرستی کلی دین و دنیای مردم، توسط شخصی است که به نیابت از پیامبر در آن مقام قرار می گیرد. این امامت، یک ضرورت عقلی است؛ زیرا وجود امامت، لطف الهی در حق آنان است؛ چرا که ما به قطع می دانیم که اگر مردم، سرپرستی راهگشا و فرمانروا داشته باشند تا حق مردم را از ظالم به انصاف بستانند و ستمگر را از ستم باز دارد، به اصلاح و نیکبختی نزدیک تر و از تباهی دورتر خواهند بود» (علامه حلی، ۱۳۶۵: ۳۹-۴۰).

لطف الهی به یک قرن و دو قرن محدود نیست، بلکه تمامی مردم در همه عصرها، نیازمند این لطف می باشند. فقیه معاصر آیه الله صافی گلپایگانی در این مورد می نویسد: «همان گونه که خداوند حکیم به مقتضای حکمت و شمول لطف خود، نصب امام و حجت و ولی را بر خود فرض شمرده است، بر امام و حجت الهی نیز فرض است تا جانشین خود را در تمامی سرزمین ها - و برای تمامی عصرها - تعیین نماید» (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۵ق: ۱۲-۱۳).

بنابراین، این گمان که اعتقاد به امامت و ولایت و درج آن در ضمن اصول اعتقادی تشیع تنها منحصر در امامت و ولایت دوازده نور پاک است و با غیبت آنان، این اصل نیز کارکرد خود را از دست می‌دهد، ناشی از غفلت و عدم توجه به این نکته است که اصول عقلانی، محدود به زمان، مکان و مصداق خاصی نیستند و گرنه نمی‌توانند اصول عقلی قلمداد شوند و بر این اساس، ولایت فقیه عادل مدیر و مدبر و جامع شرایط رهبری، مرتبه نازل‌ه‌ای از رهبری امام معصوم علیه السلام و تأمین‌کننده همان هدفی است که در امامت معصوم، منظور بوده است.

#### ه- دستاوردهای بحث کلامی ولایت

از آنچه تاکنون تقریر گردید می‌توان دریافت که: ۱- پیام اصلی دین، هدایت، رستگاری و نجات بشریت است؛ ۲- این امر، محقق نمی‌گردد، مگر از طریق ولایت خدا بر انسان؛ ۳- انبیاء علیهم السلام، پیش از آنکه تنظیم نظام معیشتی را بر عهده داشته باشند، رسالت هدایت و نجات بشر را بر دوش دارند؛ ۴- امام علیه السلام بیان‌کننده دین و حافظ شرع در تداوم رسالت انبیا است؛ ۵- پذیرش همگانی مردم، شرط فعلیت یافتن برخورداری آنها از لطف الهی - به معنای کلامی واژه - است؛ ۶- لطف الهی در عصر غیبت، همچنان جاری است و احکام الهی در این عصر، تعطیل نمی‌شود؛ ۷- ولایت فقیه از حیث حفظ شرع - در مفهوم کلی آن - تداوم امامت است (قراملکی، ۱۳۷۷: ۹). از این رو، می‌توان نتیجه گرفت: ۱- «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند... هر امری را چه عبادی و چه غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، مادامی که چنین است از آن جلوگیری کند» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۴۵۲). همچنین «این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر از حضرت امیر علیه السلام بوده یا اختیارات حکومتی حضرت امیر، بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم، بیش از همه عالم است و بعد از ایشان، فضایل حضرت امیر از همه بیشتر است. لکن زیادی فضایل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد... وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم و ائمه داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، نباید برای هیچ کس این

توهم پیدا شود که مقام فقه‌ها، همان مقام ائمه و رسول اکرم است؛ زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است» (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۴۰).

البته، اگر چه نبوت و امامت، گستره‌ای بسیار فراخ‌تر از کشورداری و سیاستمداری دارد (حائری، ۱۹۹۵: ۱۷۲)، اما فرانهادن سیاست و مدیریت از چارچوب نبوت و امامت نیز چیزی جز نفی و تعطیل توحید در ربوبیت و تشریح و محصور نمودن اسلام در احکام فردی و مناسک عبادی نیست.

۲- در تقریر قاعده لطف، کسی در صدد حصر لطف و حکمت الهی به بعثت انبیا و نصب ائمه و یا نیابت ولی فقیه نیست؛ اما هیچ خردمندی با وجود مصلحت اعلی، به مصلحت کمتر و ضعیف‌تر روی نمی‌آورد. افزون بر آن - همان‌گونه که شیخ‌الرئیس اشاره کرده بود- تجربه، ثابت نموده است که بدیل‌های دیگر، بسیار ناقص‌تر و ناکارآمدتر از آنند که به رقابت برخیزند؛ علاوه بر اینکه تا کنون، هیچ فقیه شیعه‌ای بدیلی برای ولایت فقیه - در مقام نیابت عامه - تصویر نموده است. مرحوم نائینی که به گمان برخی، مشروطه را پسندیده است، حضور مردم را از باب ناچاری و به‌عنوان بدیلی برای استبداد - و نه برای نیابت عامه فقیه - تصویر نموده است. او مشروطه را به دلیل نواب عام - فقه‌های جامع‌الشرایط - در انتزاع قدرت سیاسی از دست سلاطین جور، تجویز می‌نماید و بر خلاف تحلیل برخی از نویسندگان<sup>۵</sup> با تنازل از ولایت فقیه و از باب اضطرار، به مشروطه روی می‌آورد. او به‌صراحت می‌نویسد: «در این عصر غیبت که دست امت از دامان عصمت، کوتاه و مقام ولایت و سیاست نواب عام در اقامه وظایف مذکوره هم مغضوب و انتزاعش غیر مقدور است، آیا ارجاعش از نحوه اولی که ظلم زاید و غضب اندر غضب است، به نحوه ثانیه و تحدید استیلائی جور، به قدر ممکن، واجب است یا اینکه مغضوبیت، موجب سقوط این تکلیف است؟» (نائینی، ۱۳۶۱: ۴۱).

همچنین اگر حکومت‌های جائر و یا مردم‌نهاد، قابلیت آن را دارند که بدیل ولایت فقیه باشند، چرا نتوانند بدیل امامت معصوم باشند و مگر سخن ابن ابی الحدید جز این بود؟

۳- بنا بر کلامی بودن بحث ولایت فقیه، بسیاری از شبهات پیرامون این موضوع، پاسخ داده شده است که معلوم می‌گردد، اولاً: ولایت فقیه در طول ولایت امام معصوم و به نیابت از او و ولی فقیه جامع شرایط، تالی‌تلو معصوم و حجت او بر مردم است: «فانهم



حجتی علیکم و انا حجة الله» (شیخ صدوق، ۱۳۶۳: ۴۸۴). از این رو، مشروعیت منصب ولایت برای فقیه و صلاحیت نیابت او از سوی امام معصوم، فرایند اوصاف ویژه‌ای می‌باشد که در شرع اسلام برای ولیّ امر، تعیین گردیده و تشخیص آن و تولی و قبول ولایت او به عهدهٔ مردم نهاده شده است.

**ثانیاً:** عزل و نصب فقیه نیز به دست مردم و یا نمایندگان آنان نمی‌باشد. وظیفهٔ مردم، تشخیص و کشف صلاحیت و سپس بیعت و اظهار تولی - فرمانبری و تبعیت - و در صورت کشف خلاف، مخالفت و نقض بیعت است.

**ثالثاً:** برای اثبات تمامی اختیارات و شؤون ولایت تشریحی امام معصوم علیه السلام برای ولی فقیه، نیازی به دلیل مستقل نیست؛ زیرا عقلاً در زمینهٔ مدیریت و رهبری ظاهری جامعه و سرپرستی آن، فرقی بین امام معصوم و فقیه جامع‌الشرایط نمی‌باشد.

**رابعاً:** از آنجا که موضوع ولایت فقیه در طول بحث امامت قرار گرفته است، بنابراین، از اصول دین و باورهای کلامی امامیه و غیر تقلیدی خواهد بود و نظر فقها، تنها در فروع تولی و تبعیت می‌تواند نقش داشته باشد.

**خامساً:** کلامی بودن بحث ولایت فقیه، طرح یک راه حل نیست تا در عرض دیگر راه حل‌ها قرار گیرد. همچنین، اعتقاد به ولایت فقیه، همانند استنباط یک فرع فقهی نیست تا فقیهی در فرایند تلاش علمی خود، حکم به جواز و یا عدم جواز آن بدهد. کلامی دانستن این بحث، تأکیدی بر تعیین جایگاه واقعی و کشف یک حقیقت مغفول و یا به تعبیری اصلاح یک برداشت نسنجیده، مبهم و مجمل است که در اثر مرور زمان و فشارهای سیاسی در ذهن برخی رسوب نموده است.

در اینجا مناسب است بر دو نکته به عنوان مبنای معرفت‌شناختی اختیارات فقیه در نظام معرفتی شیعی، تأکید شود:

نخست اینکه اگرچه به طور قطع می‌توان گفت که ولایت تشریحی، همانند ولایت تکوینی، دارای مراتب می‌باشد و ولایت شخص دانشمند، عادل، پرهیزگار و مدیر (فقیه جامع‌الشرایط) در طول ولایت امام معصوم است و نه پرجمی - جریانی - در عرض آن، لکن اگر اثبات جعل بالأصالة منصب ولایت از جانب ولیّ متعال برای غیر معصوم و به تبع آن گستره اختیارات او متعذر باشد و ادلهٔ جعل و نصب از غیر معصوم انصراف

داشته، یا شامل غیر معصوم نشود، حداقل مقام ولایت تبعی فقها و استمرار نیابت آنان از ائمه معصومین علیهم السلام مورد اتفاق دانشوران بزرگ امامیه است.

نکته دیگر آنکه چنانچه ولایت تشریحی ائمه معصومین و شؤون و اختیارات آنان، مقدم بر تمامی احکام فرعی - اعم از واقعی و ظاهری و اولی و ثانوی - است، تحدید اختیارات جانشینان آنان، نیازمند دلیل صریح و قطعی است و نمی‌توان برای اثبات آن به ادله ظنی اکتفا نمود.

اکنون و پس از تأمل در این اصول موضوعه و پیش‌فرض‌ها، اثبات شؤون و اختیاراتی که فقیه جامع شرایط به نیابت از امام معصوم و یا به‌جعل مستقل دارا می‌باشد، بسیار پیچیده نخواهد بود. در ادامه، نخست با مروری مختصر به اختیارات حاکم اسلامی در منابع سیاسی عامه، به دامنه این اختیارات از دید فقهای خاصه می‌پردازیم و به‌دلیل پرهیز از تفصیل، تنها به شمارش اختیارات بسنده نموده و از طرح و تحلیل ادله و تبیین و رد نظر مخالفان در این نوشته پرهیز نموده، آن را به فرصتی دیگر وامی‌گذاریم. گرچه باور نویسندگان این است که آنچه در این مقدمه مفصل طرح گردید، برای پذیرش از سوی منصفان کفایت می‌کند و مهم، رسیدن به این حقیقت است که هم، اصل موضوع ولایت فقیه و هم، اختیارات او و حتی ولایت مطلقه - در حد ولایت ائمه معصومین علیهم السلام - قرن‌ها پیش از حضرت امام خمینی علیه السلام و پیش از عصر صفویه مطرح بوده است.

### اختیارات حاکم اسلامی

ابوالحسن ماوردی؛ نویسنده بزرگ فقه سیاسی عامه، مجموعه مناصب و اختیارات حاکم اسلامی را به‌ترتیب زیر برشمرده است:

- ۱- حفظ و حراست از اساس دین و معارف آن و دفاع از آن در برابر شبهات، بدعت‌ها و لغزشها؛
- ۲- قضاوت، دادرسی و داوری در منازعات و مشاجرات؛
- ۳- حمایت از حریم امنیتی جامعه اسلامی و استقرار امنیت در شهر و روستا؛
- ۴- اجرای حدود الهی و مقررات کیفری برای جلوگیری از شکستن حریم احکام الهی و حفظ حقوق بندگان خدا از نابودی و اتلاف؛

۵- حفظ مرزهای سرزمین اسلام با تحصیل و تأمین امکانات مورد نیاز و جلوگیری از هجوم بیگانگان و قتل و غارت آنان؛

۶- جهاد با معاندان و منکران دین در صورت نپذیرفتن دعوت اسلام و نیز نپذیرفتن خراج گذاری در برابر حاکمیت اسلام؛

۷- گردآوری، حفظ و نگهداری سرمایه‌های عمومی و مالیاتها، طبق ضوابط و مقررات شرع؛

۸- برنامه‌ریزی، تنظیم و تقسیم عادلانه حقوق اعطایی از بیت‌المال و جلوگیری از زیاده و کم‌دادن و یا دیر و زودشدن آن؛

۹- نظارت بر امور کارمندان اداری، مالی و کارگزاران فرهنگی، تا امور جامعه با کاردانی و امانت، سامان یابد؛

۱۰- حضور، اشراف و نظارت مستقیم بر تمامی امور کشور و اقدام به تذکر و تنبیه خاطیان و پاسداری از حقوق مردم و واگذار نکردن این وظیفه به دیگران به بهانه سرگرم شدن به تفریحات یا عبادات؛ چرا که گاهی افراد مطمئن نیز وسوسه شده و خیرخواهان فریبکار می‌شوند (ماوردی، ۱۴۰۵: ۱۸).

دیدگاه فقهای امامیه در مورد برعهده‌گرفتن این اختیارات یا وظایف و امور دیگر توسط فقهای جامع‌الشرائط در طول دوره غیبت کبری به تناسب شرایط زمانی متفاوتی که در آن زیسته‌اند متغیر است. آنان از یک سو نمی‌توانستند در بیان ضروریات مذهب، اهمال و کوتاهی نمایند و از سوی دیگر، تبیین و تأکید بر این اختیارات به معنای باز نمودن جبهه معارضه یک اقلیت محدود با اکثریت مقتدر و بهانه‌ای برای قلع و قمع و سرکوب شیعه از سوی آنان می‌گردید. افزون بر آن، اینکه فقهای شیعه به دلیل عدم حضور در ساختار مدیریت و رهبری، در معرض پرسش‌های نوین قرار نگرفته و در کشف و تبیین افق‌های جدید مدیریتی، رهبری و سیاسی، احساس تکلیف نمی‌کردند و این امر به‌طور طبیعی بر عدم وضوح مباحث و خلط و اجمال آنها می‌افزود.

این عوامل و نیز واقعیاتی چون ناامیدی از تحقق حاکمیت دینی در غیبت امام معصوم و نیز رعایت تقیه در طرح برخی مباحث و موضع‌گیری‌ها و ... در نارسایی و اضطراب بیان فقها تأثیر زیادی داشته است. ناامیدی از تحقق حاکمیت دینی به حدی بود که تا ساعت‌ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و حتی تا ماه‌ها پس از آن، باورکردن اتفاقی که

در شرف وقوع بود، برای بسیاری، دشوار می نمود. یکی از فقهای معاصر در توجیه عدم ارائه طرح تفصیلی از این بحث می نویسد: «از آنجا که این بحث، ثمره‌ای ندارد، نیاز به تفصیلی بیش از این نیست؛ زیرا ولایت، منوط به وجود چنین شرایطی از هر جهت برای فقیه است و این شرایط در زمان ائمه علیهم‌السلام وجود نداشت، چه برسد در زمان نایب ایشان» (سبزواری، ۱۴۱۶ق، ج ۱۶: ۳۶۸).

با این حال، هیچ فقیهی در عصر غیبت، دست به قلم نبرده است، مگر اینکه در لابه‌لای احکام و فروع فقهی در مواردی که معمولاً باید به حاکم مراجعه نمود، رجوع به فقیه جامع شرایط را بر هر راه حل دیگری مقدم شمرده و جز آن را به‌عنوان حکم ثانوی و از باب تقیه و یا اضطرار دانسته است. در طی سده‌های گذشته و حتی از زمان ائمه معصومین علیهم‌السلام اگر چه بر فروع و گستره بحث ولایت فقیه افزوده شده و رشد و توسعه عرضی یافته و مباحث نانوشته به تدریج به تحریر درآمده است، اما هیچ‌گاه نمی‌توان گفت، آنچه را که مثلاً فقیهی در قرن پنجم نسبت به ولایت فقیه به قلم آورده است، سخنی بوده که فقیه قرن سوم و چهارم آن را باور نداشته و یا فقیه قرن دهم به دیدگاهی متفاوت و متعارض با دیدگاه او دست یافته است. البته حوادث و اتفاقات پیش‌آمده در طی قرون، باعث گردیده تا فقیهان، افق‌های تازه‌ای از تمامیت دین را به‌روی علاقمندان بگشایند و سخنانی را که تا آن زمان ناگفته و نانوشته بود، در پاسخ به نیازها و پرسش‌های جدید به زبان آورده و تحریر نمایند. به همین جهت می‌توان فرازهایی از تاریخ را به‌عنوان نقطه‌های عطف در طرح بحث ولایت فقیه، به‌ویژه در تبیین دامنه اختیارات فقیه جامع شرایط به‌شمار آورد.

### نقطه‌های عطف در شکل‌گیری اختیارات

۱- نخستین مرحله در طرح نیابت عامه و اعطای اختیارات از سوی معصومین به فقهای جامع‌الشرائط، در دوره حضرت امام صادق علیه‌السلام و با دو حدیث نقل‌شده از ابی‌خدیجه و عمر بن حنظله گزارش شده است. در حدیث اول آمده است: # «مبادا یکی از شما، دیگری را برای داوری، نزد ستمگران ببرد. بلکه بررسی کنید و از میان خود شخصی را بیابید که مقداری از دانش ما را می‌داند، آن‌گاه او را میان خود داور قرار دهید؛ زیرا من او را به داوری میان شما نصب نموده‌ام» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ج ۷: ۴۱۲). #<sup>۶</sup>

در این حدیث - که از مفاد آن (در نقل شیخ طوسی)<sup>۷</sup> معلوم می‌شود، نخستین اقدام از این نمونه است - به موضوع داوری و قضاوت تصریح شده است، ولی در حدیث دوم، گرچه از موضوع قضاوت سؤال شده، اما جمله‌ای که در پاسخ آمده است «... فارضوا به حکماً فانّی قد جعلته علیکم حاکماً...» (همان) ظهور در ولایت مطلقه دارد؛ زیرا خصوصیت مورد، موجب تخصیص عام نمی‌شود. شیخ انصاری در مورد این روایت چنین می‌نویسد: «اینکه امام صادق علیه السلام رضایت به داوری او - فقیه - را معلول جعل مطلق او از سوی امام معصوم برای حاکم بودن دانسته، خود دلیل بر این است که داوری فقیه در منازعات، فرع مقام حکومتی او در تمامی امور و حجت بودن او بر عموم است. از این رو، مراجعه او منحصر در منازعات و امور داوری نیست» (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق: ۴۹).

این دو حدیث که در پی احادیث زمینه‌سازی چون: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اللهم ارحم خلفائی ثلاث مرات. قيل: یا رسول الله من خلفاؤک؟ قال: الذین یأتون من بعدی و یروون احادیثی» (شیخ صدوق، ۱۳۷۷ق، ج ۲: ۳۶) که به تعبیر امام خمینی علیه السلام «دست کمی از جمله: «علیّ خلیفتی» ندارد و معنای خلافت در آن، غیر از معنای خلافت در دوم نیست» (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۵۴). همچنین حدیث نقل شده از حضرت سیدالشهدا علیه السلام که در ضمن آن می‌فرماید: «ذلک بانّ مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه...» (حرانی، ۱۴۰۰ق: ۲۴۲) و حدیثی که به طرق مختلف از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که «العلماء ورثة الانبیاء...» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ج ۱: ۳۲ و ۳۴)، اولین اقدامات در تصریح و تأیید نیابت عامه و ولایت فقیه جامع شرایط از سوی امام معصوم بود.

۲- در ادامه ارتباط ائمه معصومین علیهم السلام با شیعیان و تعیین سفرا و نمایندگان خاص و به‌ویژه دوره سفرای اربعه در مدت غیبت صغری و نامه‌هایی که فقهای شیعه، همچون احمد بن اسحاق اشعری و محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، بدون داشتن عنوان نیابت خاص به حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌نوشتند و پاسخ شیعیان را می‌دادند و ... نقاط عطف دیگری در سیر تاریخی ولایت فقیه می‌باشند. شرایط تحول از دوره حضور به دوره غیبت با توفیق حضرت ولی عصر به اسحاق بن یعقوب و جمله «فاما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله...»

(شیخ صدوق، ۱۳۶۳: ۴۸۴) اعلام گردید و از آن تاریخ، مسیر روشن تری برای شیعه در مراجعه به فقها پدید آمد. به ویژه اینکه آن حضرت در مقام بیان تکلیف شیعه در عصر طولانی غیبت کبری بوده‌اند و امر به مراجعه را با هیچ حد و قیدی همراه ننموده‌اند.

۳- با سپری شدن دوره‌های اختناق و فشار و ظهور صفویان که مدعی تشیع بودند، طبیعتاً بسیاری از محدودیت‌ها و گرفتاری‌هایی که دامنگیر شیعه بود، رفع گردید و فضای مناسب‌تری برای تبیین گستره اختیارات ولی فقیه به وجود آمد. مرحوم محقق کرکی (متوفای ۹۴۰ق) و مقدس اردبیلی (متوفای ۹۹۳ق) از فضای ایجاد شده استفاده نموده و فراهایی از اختیارات را در نوشته‌های خود آوردند و حتی توقع داشتند تا با نظارت مستقیم و سیاست‌گذاری و هدایت فکری، نظام تصدی امور اجرایی را به افراد دیگر بسپارند؛ همان راهی که حضرت امام خمینی علیه السلام پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و تا ماه‌ها پس از آن به آن معتقد بود و بر آن اصرار می‌ورزید؛ به گونه‌ای که وقتی از ایشان در مورد نقش رهبران مذهبی می‌پرسیدند، در پاسخ می‌فرمود: «روحانیون در حکومت آینده، نقش ارشاد و هدایت دولت را دارا خواهند بود» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۵: ۳۸۶)، اما پس از حوادثی که در سالهای نخستین پیروزی انقلاب اتفاق افتاد، فرمود: «من از اول در مصاحبه‌ها گفته‌ام که روحانیون شغلشان بالاتر از مسائل اجرایی است و اگر اسلام پیروز شود، روحانیون می‌روند سراغ شغل‌های خودشان، اما وقتی وارد معرکه شدیم، دیدیم اگر روحانیون را بگوئیم بروند سراغ مسجدشان، این کشور به حلقوم آمریکا یا شوروی می‌رود... ما تن دادیم به اینکه رئیس جمهورمان از علما باشد...» (همان، ج ۱۶: ۳۴۹). اگرچه در دوره صفویه نیز مرحوم محقق کرکی و یا محقق اردبیلی نماندند تا بدین مطلب اعتراف نمایند؛ اما تاریخ شوم صفویه تأییدی بر این معنا بود که حداقل بدون ساز و کار نظارتی نظام‌مند، نمی‌توان با انحراف دولتمردان مقابله نمود.

۴- با ظهور استعمار و نفوذ غیر مسلمانان در لایه‌های پنهانی قدرت در کشورهای اسلامی و آغاز غارتگری و سلطه بر منابع مادی و فرهنگی مسلمانان، فقهای متعهد احساس نمودند که باید حضور جدی‌تری داشته باشند و بلکه مستقیماً وارد صحنه شده و از برخی خیانت‌ها رسماً جلوگیری نمایند و به ناچار ساز و کاری مدون و ساختارمند برای ولایت فقیه ترسیم نمایند. مرحوم نراقی (متوفای ۱۲۴۵) نخستین فقیهی بود که با گردآوری مباحث متفرق ولایت فقیه، رساله‌ای مستقل تدوین نمود. پیش از ایشان،

استادش مرحوم شیخ جعفر کاشف‌الغطاء (متوفای ۱۲۲۸) به حل بسیاری از ابهامات پرداخته بود و پس از ایشان نیز مرحوم شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر، متوفای ۱۲۶۶)، حتی تردید در مبانی ولایت مطلقه را نشانه نچشیدن طعم فقه شمرد. دستاورد این حرکت‌های علمی، صدور فتوای تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی در تاریخ ۱۲۷۰ شمسی (۱۳۰۹ ق) و پیش از آن حکم جهاد از سوی مرحوم سیدمحمد مجاهد در سال ۱۲۴۱ قمری و نقش بارز روحانیون در نهضت مشروطه بود.

۵- تحولات برآمده از مشروطیت و ادامه نفوذ و سلطه در سایه استبداد پهلوی و نیز ارزیابی آثار دخالت فقها در شؤون حکومتی و سیاسی دوره قاجار و به‌ویژه در کنار هم قرارگرفتن برخی خصال و استعدادها و توانمندی‌های کم‌نظیر یا بی‌نظیر در وجود حضرت امام خمینی علیه السلام، زمینه را برای اوجی بلند در تفکر سیاسی شیعه آماده نمود. این مرحله باید متناسب با فضا و زمانه‌ای می‌شد که در آن به وقوع می‌پیوست. مواضع و عملکردهای شجاعانه آیه‌الله سیدحسن مدرس، نقش‌آفرینی‌های افتخارآمیز آیه‌الله کاشانی و حرکت استقلال‌طلبانه بسیاری از شخصیت‌های روحانی در مبارزه با نفوذ اجانب در عراق و در جنوب و شمال ایران و بالأخره، سیاست احیاگرانه دو فقیه و سیاستمدار سترگ؛ آیه‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی و آیه‌الله بروجردی و نیز نگاه حکیمانه عارف بزرگ، آیه‌الله شاه آبادی به بُعد اجتماعی دین و اینکه: «قرآن مجید با اسلام انفرادی، مناسبت ندارد» (شاه‌آبادی، ۱۳۸۰: ۴) و ... زمینه‌هایی را ایجاد نمود تا کتابهای کشف اسرار و کتاب البیع، تدوین و سلسله‌درسه‌های ولایت فقیه از حوزه نجف بر دیگر حوزه‌های علمی شیعه پرتوافشانی نماید.

تأکید بر این نکته لازم است که تمامی این مراحل پنجگانه، نقاط عطفی در تبیین، وضوح و ظهور ابعاد ناشناخته اختیارات و شؤون ولایت فقیه بود و نه تأسیس مبانی و یا تکامل اختیارات در فرایند تاریخی. فقهای شیعه به تدریج و به‌ویژه پس از غیبت صغری از اجمال و اضطراری که تقیه بر آنان تحمیل می‌نمود، به سمت تفصیل و عینیت گام برداشتند. از این رو، نه آنچه امروز جلوه نموده و می‌نماید ابداعی جدید است و نه آنچه دیروز نگفتند و نوشتند، به معنای نقص منابع و ضعف مبانی بود.

## استمرار نیابت فقها در تمامی اختیارات

شبهه‌ای که پیرامون نیابت و ولایت عامه فقیه، طرح و پاسخ داده شده، موضوع استمرار و استدامه نیابت در عصر غیبت است؛ زیرا برخی با خلط نیابت عامه با نیابت و وکالت خاصه و نیز خلط بین مجعولات شرعی با امور واقعی گمان کرده‌اند که با زوال اصل، فرع نیز زایل می‌شود و برخی دیگر گفته‌اند: اگر نیابت از شخصی به معنای جانشینی او در انجام وظایف است، پس با مرگ منوب‌عنه، وظیفه‌ای بر عهده او نیست تا نایب او به آن بپردازد. شهید ثانی در کلیت این سخن و شمول آن بر نیابت عامه فقها، تردید نموده است و با تصریح به اینکه: «انّ الاصحاح مطبقون علی استمرار تلك التولية» در توجیه نظر اصحاب می‌گوید: «استنابة معصومین علیهم‌السلام به معنای نیابت در امور شخصی نیست تا در استدامه آن تردید راه یابد؛ بلکه به معنای اعلام این منصب - نیابت و ولایت عامه - برای فقهاست» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۳: ۳۵۹). مقدس اردبیلی، ضمن طرح سخن شهید ثانی می‌گوید: «اولاً: فقها، نایب ائمه گذشته نیستند تا ایراد مورد نظر، وارد باشد؛ بلکه نیابت از حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را دارند که حی و ناظر است و ثانیاً: مفاد احادیث این است که: «انّ کل من اتصف بتلك الصفات فهو منصوب من قبلهم دائماً باذنهم، لا أنّه منصوب من الواحد فقط فی زمانه بأذنه حال حیاته فقط» (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۲: ۲۷) و ثالثاً: اشتراط نیابت، فرع وجود اصل در موارد حضور و تمکن از اذن و نیابت خاص است و در غیر این مورد «یکون الفقیه حال الغیبة حاکماً مستقلاً» (همان). همه کسانی که متصف به این صفات هستند از طرف ائمه معصومین برای رهبری در همه زمانها منصوب شده‌اند؛ نه اینکه آنها از طرف یکی از ائمه و برای انجام کارهای شخص او و در حال حیات خودش نیابت یافته باشند.

از این سخن استفاده می‌شود که محقق اردبیلی به ولایت استقلالی نظر دارد و موضوع را فراتر از نیابت می‌داند.

شیخ انصاری در این مورد می‌نویسد: «اصولاً ائمه معصومین علیهم‌السلام، فقهای زمان غیبت را به مقام نیابت و ولایت نصب کرده‌اند، نه برای مباشرت در وظایف فعلی زمان حضورشان و در این صورت، انزال پس از موت معنا ندارد؛ زیرا اصل حدوث ولایت در زمان حیات امام نیست تا با مرگ او عزل، صورت گیرد و فقها نیز نایب ائمه در انجام وظایف



شخصی و فعلی آنان نیستند تا با وفات آنان وظیفه‌ای نباشد تا نیابت در آن تحقق یابد» (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق: ۶۹ و ۲۴۳).

مرحوم آشتیانی (متوفای ۱۳۱۹ ق) نیز در ضمن ادله‌ای که برای عدم انعزال آورده می‌نویسد: «رابعها: ظهور ما ورد من الاخبار فی باب نصب الامام للنائب العام، فی کونه من قبیل التصرف و اعطاء السلطنة فلا یرتفع بموت الامام» (آشتیانی، ۱۴۰۴ق: ۴۹). خلاصه اینکه ولایت فقهای جامع شرایط در زمان غیبت امام معصوم، ولایتی است که از جانب خدا - صاحب ولایت مطلقه الهیه - تفویض و توسط ائمه معصومین که حجج الهی هستند به مردم معرفی و ابلاغ گردیده است؛ همان‌گونه که امامت خود ائمه معصومین از جانب خدا و توسط رسول او به مردم ابلاغ گردید و اگر کسی در این تعریف، تردید دارد یا ادله نقلی را در اثبات آن کافی نمی‌داند، قدر متیقن از مفاد ادله نقلی، ولایت مطلقه فقها از باب نیابت از امام معصوم و از شخص حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اداره تمامی امور مربوط به هدایت و رهبری جامعه اسلامی است؛ زیرا همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد، یافتن دلیلی قطعی برای اثبات استثنای موردی خاص از وظایف و اختیارات، بسیار مشکل است و اهمال احکام اجتماعی اسلام نیز نقلاً و عقلاً روا نیست.

### تعمیم نیابت فقها در تمامی اختیارات

تأکید برخی از احادیث بر وجوب مراجعه به فقها در خصوص اخذ احکام شرع و نیز تأکید برخی دیگر برای مراجعه به آنان به‌هنگام مجادله و تخاصم (که محتمل است تصریح به آنها برای اهمیت این دو موضوع بوده و شاید هم برای آن بوده است که اقدام به این دو وظیفه، نه نیاز به عده و عده و قدرت دارد و نه اگر خود مردم وظیفه شرعی خود بدانند و مراجعه نمایند، مستلزم خروج از موازین تقیه است و شاید هر دو عامل و عوامل دیگری نیز در این تأکیدها نقش داشته است) موجب شده است که برخی به این نظر تمایل یابند که اختیارات و مناصب فقیه، منحصر در این دو شأن است و نسبت به مناصب دیگر دچار تردید شوند. اما با ملاحظه سخنان فقهای نامور تاریخ شیعه، روشن می‌گردد که آنان به تعمیم نیابت و شمول آن به تمامی مباحث و مناصب حکومتی توجه داشته‌اند. علامه حلی در مسئله پرداخت زکات و لزوم یا عدم لزوم وساطت امام در

گردآوری و مصرف می نویسد: «لو تعذر الامام فالاولی صرفها الی الفقیه المأمون و کذا حال الغیبة لأنه اعرف بمواقعها و لانه نائب الامام فكان له ولاية ما يتولاه» (علامه حلی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۴۱۷). محقق کرکی در این زمینه می نویسد: «اتفق اصحابنا رضوان الله علیهم علی انّ الفقیه العدل الامامی الجامع لشرائط الفتوی... نائب من قبل ائمة الهدی فی حال الغیبة فی جمیع ما للنیابة فیہ مدخل» و سپس تعدادی از این مناصب را برشمرده و با استناد این اطلاق به مقبوله عمر بن حنظله می گوید: «و هذه استنابة علی وجه کلی» (محقق کرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۴۲). وی در بحث نماز جمعه و اشتراط حضور امام عادل در صحت آن، با استناد به سخن علامه حلی می نویسد: «لأنّ الفقیه منصوب من قبلهم حاکماً فی جمیع الامور الشرعیة» و پس از چند صفحه این موضوع را بیان می کند که: «مشروط بودن نماز جمعه به حضور امام یا منصوب او درست است، اما این اشتراط به معنای عدم صحت نماز جمعه در عصر غیبت نمی شود؛ زیرا شرط مزبور در این عصر، حاصل است و فقیه امین، منصوب از جانب امام معصوم است. به همین دلیل، دستور او مطاع است. فقیه می تواند حدود را اقامه کند و میان مردم داوری نماید و اگر فقیه مزبور برای تمامی مناصب شرعی نصب نشده بود، تصرفات او در این امور، قطعاً صحیح نبود» (همان: ۱۵۲ و ۱۶۰).

شهید ثانی نیز در مورد این مسأله معتقد است: «فانّ الفقهاء نواب الامام علی العموم بقول الصادق علیه السلام... و جعلته حاکماً من قبله علی العموم الشامل للمناصب الجليلة التي هی وظيفة الامام» (شهید ثانی، بی تا: ۸۷)؛ زیرا فقها بر اساس بیان حضرت صادق علیه السلام نایبان امام معصوم در عموم مناصب هستند؛ تمامی مناصب بزرگی که از شؤون امامت است. همچنین پیش از ایشان، شهید اول در مسأله عدم اذن ولی بر اقامه نماز جماعت بر میت می نویسد: «نعم لو کان هناك حاکم شرعی کان الاقرب اعتبار اذنه لعموم ولايته فی المناصب الشرعیة» (شهید اول، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۴۲۳).

محقق اردبیلی در ردیف ادله جواز فروش اموال سفیه، توسط حاکم می نویسد: «و لانه قائم مقام الامام علیه السلام و نائب عنه... فجاز له ما جاز للامام الذی هو اولی الناس من انفسهم» (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۸: ۱۶۰).

شیخ انصاری نیز در تقریب استدلال به مقبوله عمر بن حنظله بر ولایت عامه آورده است: زیرا آنچه از لفظ حاکم در متن حدیث استفاده می‌شود، مطلق سلطه و حاکمیت است. سخن حضرت صادق علیه السلام در این حدیث که فرموده است: «جعلته حاکماً»، همانند سخن یک سلطان به مردم یکی از شهرهای زیر سلطه‌اش می‌باشد که بگوید: فلانی را بر شما حاکم نمودم - گماردم - که مفهوم آن، سلطه آن شخص بر تمام اموری است که به سلطان مربوط می‌شود؛ جزئی باشد یا کلی. مؤید این فهم عرفی، کلام خود حضرت صادق است که به جای واژه «حکم» که اختصاص به داوری و قضاوت دارد، واژه «حاکم» را به کار برده‌اند که به معنای حاکمیت و سلطنت است.

ایشان همچنین در مورد تردید در وجوب ادای سهم امام به فقیه، اشکال را نه از جهت نیابت در عموم شؤون، بلکه به این دلیل می‌داند که سهم امام، حق شخصی امام معصوم است و فقیه، نایب او در امور امامت است، نه در امور شخصی. اگر چه در ادامه بحث، وجوب ادای سهم امام به فقیه را می‌پذیرد: «حيث ان الفقيه ابصر بمواقعها» (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ۳۳۷).

اینها چند نمونه از سخنانی است که در لابه‌لای کتب فقهی به صورت مستند و یا «ارسال مسلمات» آمده است و ظهور در این معنا دارد که اولاً: فقهای جامع شرایط، تمامی مناصب و اختیارات تشریحی و امامتی امام معصوم را دارا می‌باشند و ثانیاً: این ولایت بر اساس اعطای سلطنت و نیابت از جانب کسی است که ولایت او اولی از ولایت مؤمنان بر خویش است، نه بر اساس ضرورت و قدر متیقن در تصدی امور حسبیه که البته در این صورت نیز هیچ معروفي ضروری‌تر و واجب‌تر از حفظ کیان امت اسلامی و حاکمیت دینی نخواهد بود.

اکنون فرصت آن فرا رسیده است که به استناد اصول و مبانی پیش‌گفته، آثار فقیهان بزرگ را مرور نموده، دامنه اختیارات فقیه جامع شرایط را در اندیشه این دانشوران سترگ بررسی نماییم:

### گستره اختیارات فقیه در آثار فقها تا قرن دهم

شیخ مفید؛ متکلم، فقیه، محدث و مورخ بزرگ شیعه (متوفای ۴۱۳) که بنا بر نقل طبرسی در «الاحتجاج» دو تویق از حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

به نام او در ماه صفر سال ۴۱۰ و ذی‌حجه ۴۱۲ قمری، صادر شده است (طبرسی، ۱۳۸۶ ق، ج ۲: ۳۱۸ و ۳۲۴) تصریح نموده است که ائمه معصومین علیهم‌السلام منصب قضا، اقامه حدود، تعزیرات، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کفار و اهل بغی را به فقهای شیعه تفویض نموده‌اند و آنان اگر متمکن بودند، به صورت مستقیم و گر نه حتی با قبول ولایت ظاهری از سوی متغلبان و غاصبان، باید قیام به این امور نمایند و شیعیان نیز باید در این امور از آنان حمایت کنند. تعلیل او این چنین است: «لأنّ الأئمة علیهم‌السلام قد فوضوا اليهم ذلك عند تمكّنه منة بما ثبت عنهم فيه من الاخبار» (شیخ مفید، ۱۴۱۰ق: ۸۱۰ - ۸۱۱). ایشان همچنین در بحث وصایت میّت به عنوان یک قاعده کلی معتقد است که اگر سلطان عادل - ائمه معصومین علیهم‌السلام - حضور نداشتند، در تمامی این بخش‌ها که ذکر کردیم، فقهای از شیعه که عادل و صاحب تدبیر و فضایل ویژه هستند، باید همه اموری را که سلطان به عهده می‌گیرد، به عهده بگیرند و در هر مورد که تمکن از اعمال سلطنت نداشتند، حرجی بر آنان نیست (همان: ۶۷۵).

شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ق) که پنج سال در محضر شیخ مفید و بیست و هشت سال در درس سید مرتضی (رضوان الله علیهم) کسب فیض نموده است سخنی شبیه کلام استاد خویش دارد که اقامه حدود الهی جز برای امام معصومی که از جانب خدا، منصوب شده و یا کسی که از سوی او برای اجرای حدود نصب شده است، جایز نیست... داوری میان مردم و فیصله دادن به منازعات نیز جز برای کسی که از سوی امام معصوم به این مقام نصب شده باشد، جایز نیست و ائمه این شأن را به هنگام عدم تمکن خود، به عهده فقهای شیعه نهاده‌اند و آنان هرگاه از اجرای حکمی یا اصلاح میان مردم و داوری در منازعات متمکن شدند باید اقدام نمایند (شیخ طوسی، بی تا: ۳۰۰-۳۰۱).

از دیگر فقهای بزرگی که در زمینه اختیارات فقیه سخن گفته است، ابن ادریس (متوفای ۵۹۸ق) است. او فقهی آزاداندیش، منتقد و نخستین فقهی بود که به صورت مستقل در پایان کتاب فقهی خود به بحث ولایت فقیه پرداخت. وی معتقد است که هدف از تشریح احکام تعبدی، عمل و اجرای آنهاست و کسی می‌تواند مجری شود که حکمش نافذ باشد. از این رو، اجرای احکام شرع از تکالیف ائمه معصومین علیهم‌السلام است.

او در استدلالی عقلی نسبت به ضرورت تأسیس حکومت دینی می‌نویسد: هدف از تشریح دستورات دینی، اجرای آنهاست و درستی اجرا، نیازمند شناختن کسی است که

سلطه‌اش مجاز و حکمش نافذ می‌باشد. بنابراین، اجرای احکام شرعی و اقدام به مقتضای عمل به وظیفه در مورد آنها از شؤون ائمه معصومین و ویژه آنان است، نه غیر آنان؛ زیرا دیگران اهلیت این کار را ندارند. اگر ائمه معصومین، خود یا نمایان خاص آنها به هر دلیلی از اجرای احکام معذور بودند، جز شیعیان آنها که از جانب ایشان برای این امر نصب شده‌اند، حق ندارند این امور را برعهده بگیرند (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۵۳۷).

البته ابن ادریس این فراز را با تفاوتی اندک از ابوالصلاح حلبی (متوفای ۴۴۷) اخذ کرده است (حلبی، ۱۴۰۳ق: ۴۲۱).

ابن ادریس در اشکالی به ابوالصلاح حلبی که معتقد است امام معصوم می‌تواند در اجرای حدود به علم و مشاهده خود عمل کند و نیازی به شهود ندارد، ولی غیر معصوم چنین حقی را ندارد (همان: ۴۳۳) می‌نویسد: «و ما تمسک به المخالف لما اخترناه فلیس مما یعمد علیه... لان جمیع ما قاله و آورده یلزم فی الامام مثله حرفاً فحرفاً» (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۵۴۶). البته ابن ادریس، همانند سید مرتضی (متوفای ۴۳۶)، اقامه نماز جمعه را از اختصاصات امام معصوم می‌داند (همان، ج ۲: ۲۹۰) و این به دلیل احادیثی است که در این باب وارد شده و او نتوانسته است از ظهور آنها در مورد اشتراط اقامه جمعه به حضور امام معصوم، صرف نظر نماید.

علامه حلی (متوفای ۷۲۶ق)؛ فقیه و متکلم نامور، اساساً به طرح بحث ولایت در علم فقه اعتراض می‌نماید و می‌نویسد: «عادت بر این جاری شده است که بحث امامت را در اینجا - قتال با اهل بغی - ذکر کنند تا امام واجب‌الاطاعه‌ای که باید از او پیروی کرد و انسان با خروج بر او باغی شمرده می‌شود را معرفی نمایند. در صورتی که این بحث از علم فقه نیست و از مباحث علم کلام است» (علامه حلی، ۱۴۱۹ق، ج ۹: ۳۹۳).

ظاهراً مرحوم علامه، نخستین فقیهی است که برای تبیین مقام فقها، واژه «نصب» را به کار برده است: «فقیه امین از جانب امام معصوم، نصب شده است و به‌همین دلیل، فرمانش نافذ بوده، واجب است او را در اجرای حدود الهی و داوری بین مردم یاری کرد» (علامه حلی، ۱۴۱۲ق: ۲: ۲۳۹).

او این جمله را در پاسخ ابن ادریس که اقامه جمعه را از شؤون امام معصوم یا منصوب خاص او دانسته بود، آورده و نصب عام را برای اقامه جمعه کافی دانسته است.

علامه حلی در کتاب «مختلف الشیعه» با دلیل عقلی به ضرورت اقامه حدود در دوره غیبت پرداخته و می‌گوید: «دلیل ما بر این موضوع آن است که تعطیل نمودن حدود الهی به ارتکاب حرام و نشر مفسد منجر می‌شود و جلوگیری از اینها در شریعت، مطلوب است... و جز این، احادیث دیگری نیز هست که حاکمیت را برای فقها روا شمرده است و مضمون این احادیث عام است و شامل اجرای حدود و غیر آن می‌شود» (همان، ج ۴: ۴۶۳).

### گستره اختیارات فقیه در آثار فقهای متأخر

ظهور صفویه، زمینه طرح اختیارات ولی فقیه را بیشتر مهیا نمود. محقق کرکی (متوفای ۹۴۰ق) با بهره‌مندی از این فضا بر عموم ولایت و نیابت تأکید ورزید. او اختیارات فقیه جامع‌الشرائط را این‌گونه می‌شمرد: «فقهای امامیه اتفاق دارند که در حال غیبت ائمه هدی علیهم‌السلام فقیه جامع شرایط در تمامی اموری که قابل نیابت است از سوی آنان نیابت دارد - گر چه برخی از آنان نیابت در قصاص و اجرای حدود را استثنا نموده‌اند - بنابراین، واجب است در مراغه‌ها به آنان مراجعه شود و به داوری آنان گردن نهاده شود. او حق دارد در صورت لزوم، اموال کسی را که از ادای دین خود امتناع می‌ورزد، بفروشد و به اموال غایبان و کودکان - بی‌سرپرست - و سفیهان و مفلسان رسیدگی نماید و در اموال محجوران و همه اموری که برای حاکم منصوب از سوی امام ثابت شده است تصرف و اعمال نفوذ نماید» (محقق کرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۴۲).

ایشان در ضمن پاسخ به کسانی که نماز جمعه را مشروط به امام معصوم یا منصوب خاص از قبل او نموده‌اند می‌نویسد: «مشروط بودن برگزاری نماز جمعه به حضور امام یا منصوب از سوی او درست است، ولی این دلیل نمی‌شود که در حال غیبت امام، نماز جمعه صحیح نباشد؛ زیرا - با حضور فقهای منصوب از سوی ائمه - این شرط حاصل است ... و مقصود از فقیه، دانشمندی است که جامع شرایط برای فتوادادن باشد؛ همان که از آن به مجتهد تعبیر می‌شود و این تعبیری است که به دلیل سادگی تلفظ، شنوندگانش را به خطا انداخته، گمان می‌کنند معنایش نیز به همین سادگی است. شاید این گمان به دلیل فروافتادن این واژه از جایگاه حقیقی خویش باشد» (همان، ۱۶۰).

همین ذهنیت است که برخی را به اشتباه انداخته است؛ به گونه‌ای که گمان می‌کنند امام خمینی و یا قانون اساسی جمهوری اسلامی سخنی فراتر از آنچه شیخ مفید و یا ابن ادریس و ... فرموده‌اند، آورده است؛ در صورتی که تفاوتی بین اینها نیست. اما برخی در اثر سهولت لفظ، گرفتار مغالطه در فهم معنا می‌شوند. انقلاب اسلامی، تحقق عینی همان سخن شیخ مفید بود که گفت: «كان لفقهاء اهل الحق... ان يتولوا ما تولاه السلطان» و یا تجلی حقیقی سخن علامه حلی است که گفت: «فقیه، نائب‌الامام است؛ فکان له ولایة ما يتولاه».

شهید ثانی (شهادت ۹۶۶ق) نیز تصریح می‌نماید که «فقیه جامع‌الشرائط منصوب للمصالح العامة» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۴۲۷) و در مورد اقامه حدود توسط فقها، به دلیل عقلی استناد نموده است؛ زیرا اجرای حدود گونه‌ای - بخشی - از حاکمیت است و آن دارای مصلحت فراگیر و لطف در حق مردم است؛ چرا که با اجرای حدود، ارتکاب حرام ترک می‌شود و ریشه گسترش مفاسد خشک می‌گردد (همان، ج ۳: ۱۰۷). ایشان با استناد به اجماع، مراد از حاکم در تمامی فروع فقهی را در صورت اطلاق، فقیه جامع شرایط می‌داند: «و المراد بالحاکم حیث یطلق فی ابواب الفقه؛ الفقیه الجامع لشرائط الفتوی اجماعاً» (همان، ج ۴: ۱۶۱).

فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ق) در بیانی جامع می‌نویسد: «به‌طور کلی، وجوب جهاد، امر به معروف نهی از منکر، تعاون در نیکی، تقوادی، فتوادادن، داوری به حق میان مردم، اجرای حدود و تعزیرات و دیگر برنامه‌های اجتماعی دین، همگی از ضروریات و از امور محوری دین و از مهماتی است که پیامبران بر آن مبعوث شده‌اند و اگر این امور ترک شود، فایده نبوت زایل و دین، نابود می‌گردد و بی‌دینی و گمراهی فراگیر شده و نادانی شیوع می‌یابد و شهرها خراب گشته و بندگان خدا به هلاکت می‌رسند... و بر فقهای امین است که به نیابت از امام غایب علیه السلام به امور فوق بپردازند» (فیض کاشانی، ۱۴۰۱ق، ج ۲: ۵۰). ملای نراقی (متوفای ۱۲۴۵ق) با گردآوری اختیارات ولی فقیه از ابواب مختلف، برای نخستین بار رساله مستقلی با عنوان «ولایة الحاکم» نوشت. او نخست، تمامی اختیارات فقیه را در دو عنوان کلی قرار داده، می‌نویسد: «همه آنچه به عهده فقیه عادل نهاده شده است و آنان باید رسیدگی نمایند، دو چیز است: ۱- همه آن شؤنی که برای پیامبر و امام به‌عنوان

حاکمان مردم و حافظان امنیت جامعه اسلامی تعریف شده است، برای فقها نیز همان شؤن ثابت می‌باشد- مگر مواردی که به اجماع یا نص صریح، استثنا شده باشند-؛ ۲- تمامی امور مربوط به بندگان - امور دینی یا دنیایی - که به ناچار باید انجام پذیرد، ولی مسئول خاصی ندارد و وظیفه فرد یا گروه خاصی نیست یا برای انجام امر امام، معلوم نیست چه کسی مأمور است و چه کسی اجازه اقدام دارد، این امور نیز وظیفه فقیه است و او باید به آنها پردازد» (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۶).

مرحوم نراقی در این فراز، بین شؤن و اختیارات فقیه، به عنوان نیابت از امام معصوم و شؤن و اختیاراتی که بر اساس حکم عقلی یا سیره عقلا و یا شرع برای مدیریت کلان جامعه، ثابت می‌گردد تفصیل قائل شده است و اگر در برخی احادیث، شؤنات خاصی مخصوص امام معصوم دانسته شده است و ولایت مطلقه فقیه در آن بخش، قید خورده است، در بخش دوم، هیچ استثنا و قیدی، عموم ولایت را محدود نکرده است. وی همچنین فهرستی از اختیارات را به ترتیب ذیل برای فقیه، شمارش نموده و ادله هر یک را به تفصیل آورده است. این اختیارات عبارتند از:

- ۱- افتا؛
  - ۲- قضا و داوری؛
  - ۳- اجرای حدود و تعزیرات؛
  - ۴- ولایت بر اموال ایتام؛
  - ۵- ولایت بر اموال مجانین و سفها؛
  - ۶- ولایت بر اموال غیب؛
  - ۷- ولایت بر ازدواج برخی از افراد (همچون ایتام، صغار، سفها و...)
  - ۸- ولایت بر امور و اعمال ایتام و سفها و...؛
  - ۹- استیفای حقوق ایتام و صغار و...؛
  - ۱۰- تصرف در اموال امام، مجهول‌المالک و بی‌وارث؛
  - ۱۱- اداره امور مربوط به رعیت؛
  - ۱۲- تمامی امور ضروری به ضرورت عقل یا شرع.
- محمدحسن نجفی - صاحب جواهر - (متوفای ۱۲۶۶ق) از فقهای دیگر این عصر است که ولایت فقیه را از مسلمات و بلکه از ضروریات معارف شیعه بر شمرده است:



«بل لعله من المسلمات او الضروریات عندهم» (نجفی، ۱۳۸۵ق، ج ۱۶: ۱۷۸). وی معتقد است: «اگر ولایت، عمومیت نداشته باشد، بسیاری از کارهای مربوط به شیعیان ائمه، تعطیل خواهد شد - بلا تکلیف خواهد ماند - شگفتا از وسوسه برخی افراد در رد این تعمیم! گویا این افراد، مزه فقه را نچشیده و از راز و رمز سخن ائمه، چیزی دریافته‌اند» (همان، ج ۲۱: ۳۹۷).

شیخ انصاری (متوفای ۱۲۸۱ق) در بحث ولایت فقیه مکاسب، منصب افتا و داوری در مرافعات را «بلا خلاف» دانسته، اما اثبات ولایت تصرف در اموال و انفس را در نهایت مشکل شمرده است و همین موضوع برای برخی از افراد که فرصت تتبع ندارند، بهانه‌ای شده است تا او را از مخالفان ولایت مطلقه قلمداد کنند؛ لکن توجه به چند نکته لازم است:

۱- از فحوای سخن شیخ، استفاده می‌شود که منظور ایشان استقلال فقیه در این‌گونه تصرفات است؛ حال آنکه کم نیستند فقیهانی که ولایت فقیه را به نیابت از معصوم و به نصب او می‌دانند، نه بالاصالة و الاستقلال.

۲- ظاهر این عبارت که: «یقتضی الجزم بانها فی مقام بیان وظیفتهم من حیث الاحکام الشرعیة لا کونهم کالنبی و الائمة صلوات الله علیهم...» (شیخ انصاری، ۱۴۲۲، ج ۳: ۲۳) موهوم این معناست که مرحوم شیخ، این‌گونه استقلال در مطلق تصرفات را حق الهی برای معصوم می‌داند؛ نه از باب جعل تشریحی و وظیفه امامت. از این رو، احتمال دارد که نظر او به ولایت تکوینی باشد و در این صورت، کسی مدعی ولایت تکوینی برای فقیه نیست، حضرت امام می‌گوید: «وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه و رسول اکرم است؛ زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است» (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۴۰).

۳- مرحوم شیخ، ولایت فقیه را در اموری که «یرجع فیها کل قوم الی رئیسهم» و نیز «الامور التي تكون مشروعیة ایجادهما فی الخارج مفروغاً عنها» (شیخ انصاری، ۱۴۲۲، ج ۳: ۲۰ و ۲۹) می‌پذیرد و فقها نیز از ولایت عامه فقیه چیزی جز این را قصد نکرده‌اند و افزون بر همه اینها، همان‌گونه که پیش از این ذکر شد، وی نیابت و نصب فقیه را در مطلق امور ولایتی پذیرفته است.

۴- ولایت بر اموال و انفس به مفهومی که در اندیشه شیخ انصاری تصویر دارد در مورد خود ائمه معصومین نیز مورد تردید می‌باشد؛ چنانکه مرحوم آخوند در حاشیه خود بر مکاسب می‌نویسد: «بی‌شک امام معصوم در امور مهم اجتماعی و مربوط به سیاست که وظیفه رؤسا است، ولایت دارد، اما ولایت امام در امور جزئی مربوط به اشخاص، مثل فروش خانه و یا تصرفاتی از این قبیل، جای بحث و اشکال است و آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ» (احزاب (۳۳): ۶) دلالت بر ولایت پیامبر و امام در امور اختیاری دارد؛ نه در آنچه در اختیار مکلف نیست» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق: ۹۳).

البته اکنون در مقام نقض و ابرام نظر مرحوم آخوند نیستیم، ولی چنین نیست که در مورد ولایت مطلقه معصومین علیهم‌السلام به معنای ولایت بر امور شخصی افراد، تردیدی طرح نشده باشد؛ زیرا همان‌گونه که در مقدمه ذکر شد، دایره ولایت و رهبری سیاسی از حوزه امور فقهی و حقوقی شخصی جداست. در تأیید این تفکیک و نیز اشاره به سابقه این خلط، حدیثی از حضرت رضا علیه‌السلام نقل شده است. اباضت می‌گوید: «به امام رضا علیه‌السلام گفتم: این چه سخنی است که مردم می‌گویند؟ فرمود: چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند شماها مدعی هستید که همه مردم برده شما هستند! ... فرمود: ای خدای خالق آسمانها و زمین و دانای نهان و آشکارا! تو شاهدی که نه من چنین سخنی گفته‌ام و نه از پدرانم شنیده‌ام که چنین ادعایی داشته باشند. خدایا تو خود می‌دانی که این مردم چه ستم‌هایی به ما نموده‌اند و این - تهمت - نیز ستم دیگری است که به ما روا می‌دارند. سپس رو به من نمود و فرمود: به راستی اگر همه مردم برده ما باشند، همان‌گونه که از زبان ما نقل می‌کنند، پس ما این بردگان را به چه کسی باید بفروشیم؟! گفتم: درست می‌فرمایید. آنگاه حضرت رضا فرمود: آیا تو منکر ولایتی هستی که خدا برای ما مقرر فرموده است؛ همان‌گونه که برخی آن را منکرند؟ گفتم: پناه بر خدا، نه. من اقرار به ولایت شما دارم» (شیخ صدوق، ۱۳۷۷ق، ج ۲: ۱۹۷).

### نتیجه‌گیری

نویسنده بر این باور است که مهم‌ترین و بلکه تنها کارکرد ادیان الهی، مدیریت و هدایت جوامع بشری است و احکام و شعائر فردی نیز در همان مسیر قرار دارد. پس اساسی‌ترین اصل پس از توحید، امامت و ولایت است. در اینجا پرسش صریح، این است

که آیا (در مقام ثبوت) دین مقدس اسلام برای مدیریت کلان جامعه، طرحی ارائه و ساختاری را تعریف نموده است یا نه و (در مقام اثبات) نیز **اولاً**: آیا این طرح، تحقق عینی و خارجی یافته است یا نه و **ثانیاً**: برای تداوم آن چه ساز و کاری به کار گرفته شده است؟ پاسخ این سه پرسش می‌تواند ترسیمی از دامنه اختیارات مدیریتی را پیش رو قرار دهد. اما آنچه می‌توان در منابع شیعی و آثار دانشوران سترگ شیعه به دست آورد و بر آن تأکید ورزید، این است که:

۱- آیات قرآن کریم و سنت و سیره پیامبر خدا، نسبت به ضرورت رهبری و مدیریت جامعه اسلامی و نیز تعیین مصداق عینی آن همراه با گستره عظیمی از شؤون و اختیارات، تردیدی باقی نمی‌گذارد.

۲- با توجه به ثبت و نقل احادیثی که دلالت بر ولایت فقیه در عصر معصومین علیهم‌السلام دارند و بیان برخی از ابعاد و فروع بحث در لابه‌لای کتب فقهی پس از غیبت کبری و در شرایطی که مخاطبان آنان در اقلیت بودند و حاکمیت در دست ستمگران بود و هیچ تصویری از برپایی حکومت صالح در ذهن آنان نبود و در واقع مسأله ولایت فقیه جز در تعداد محدودی از فروع فقهی مورد ابتلای مخاطبان نبود، تردیدی در باورداشتن دانشوران بزرگ شیعه در این موضوع باقی نمی‌گذارد.

۳- فقیه به عنوان اولوالامر واجب‌الاطاعه با جعل مستقل و یا به نیابت از معصومین و همانند آنان، اختیار دخالت در امور سیاسی، مدیریتی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی، قضایی، حقوقی و... جامعه اسلامی را دارا بوده، حدود الهی را اجرا، فرمان جنگ و صلح را امضا، فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی را نصب و عزل، پیمان‌های بین‌المللی سیاسی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی و... را تأیید یا رد و نیز در امور عبادی و شعائر دینی، مثل اقامه جمعه و جماعت و عید و حج و... دخالت و امام جمعه و جماعت را نصب می‌نماید و تمامی اختیاراتی که در فرهنگ شیعه برای امام معصوم، به عنوان امام جامعه اسلامی مقرر گردیده، فقیه نیز دارا است. حتی در مواردی؛ چون محدود نبودن اختیارات در چارچوب احکام فرعی و مقید نبودن آن به عناوین ثانویه و تقدم حکم حاکم بر تمامی احکام فرعی شرعی، تفاوتی بین امام معصوم و فقیه جامع شرایط نیست.

در پایان، این نکته را متذکر می‌شویم که قصد ما در تبیین اختیارات ولی فقیه، طرح ادله موافق و مخالف (حداقل در این مرحله از نوشته) نبود؛ بلکه هدف، اشاره به این نکته

و اثبات این حقیقت بود که اختیارات حکومتی فقیه جامع شرایط (بر خلاف نظر برخی از متتبعان غیر محقق) از صدها سال پیش، مطرح بوده است و حضرت امام خمینی با تدبیر و اتکا به حضرت حق توانست به آنچه در تاریخ تشیع به فراموشی سپرده شده بود، تحقق عینی بخشد. جزاه الله عن الاسلام و المسلمین خیرالجزاء.

### یادداشت‌ها

۱. ر.ک: ابن سینا، *الشفاء*: ۶۴۷ و خواجه نصیر الدین طوسی، *نقد المحصل*: ۴۲۹.
۲. ر.ک: ابوالصلاح حلبی، *الکافی فی الفقه*: ۴۲۱ و علامه حلی، *مختلف الشیعه*، ج ۴: ۴۶۳ و نیز ر.ک: فیض کاشانی، *مفاتیح الشرائع*، ج ۲: ۵۰ و امام خمینی، *کتاب البیع*، ج ۲: ۴۶۱.
۳. البته این تفسیر و توجیه، چالش‌های بسیاری را در پی دارد. در این تفسیر نه تنها مصلحت‌اندیشی پیامبر، انکار و آیه «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (نجم (۵۳): ۴) به فراموشی سپرده می‌شود، بلکه متهم به پافشاری بر خلاف مصالح می‌گردد، نعوذ بالله من ذلك.
۴. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء (۴): ۵۹).
۵. ر.ک: داود فیرحی، *نظام سیاسی و دولت در اسلام*: ۲۰۳ و ۲۰۹ تا ۲۳۶.
۶. «ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضاً الی اهل الجور و لکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئاً من قضایانا فاجعلوه بینکم فأنی قد جعلته قاضياً فتحاكموا الیه».
۷. ر.ک: *تهذیب الاحکام*، ج ۶: ۲۰۳، ح ۸۴۶.

### منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. *نهج البلاغه*.
۳. آخوند خراسانی، *حاشیة المکاسب*، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶.
۴. آشتیانی، محمدحسن، *کتاب القضاء*، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۴.
۵. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۵ق.
۶. ابن ادریس، *السرائر*، قم جامعه مدرسین، ۱۴۱۰.
۷. ابن سینا، *الشفاء*، قم، مکتبة آية الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۸. ارسطو، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۹.
۹. امام خمینی، *سیدروح الله*، *کتاب البیع*، قم، مطبعة مهر، بی تا.
۱۰. \_\_\_\_\_، *الاجتهاد و التقليد*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۵ق.

۱۱. \_\_\_\_\_، صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸.
۱۲. \_\_\_\_\_، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۶.
۱۳. جوادى آملی، عبدالله، ولایت فقیه؛ ولایت فقاہت و عدالت، اسراء، ۱۳۸۱.
۱۴. حائری یزدی، مهدی، حکمت و حکومت، لندن، انتشارات شادی، ۱۹۹۵.
۱۵. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۰ق.
۱۶. حلبی، ابوالصالح، الکافی فی الفقه، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین، ۱۴۰۳.
۱۷. خامنه‌ای، سیدعلی، ولایت، نشر حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۰.
۱۸. سبزواری، سیدعبدالاعلی، مهذب الاحکام، دفتر معظم له، ۱۴۱۶.
۱۹. شاه آبادی، شذرات المعارف، تهران، بنیاد علوم و معارف اسلامی، ۱۳۸۰.
۲۰. شهید اول، الذکری، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۹.
۲۱. شهید ثانی، الرسائل، قم، مکتبه بصیرتی، بی تا.
۲۲. \_\_\_\_\_، مسالک الافہام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳.
۲۳. شیخ انصاری، مرتضی، القضاء و الشهادات، قم، کنگره بزرگداشت شیخ انصاری، ۱۴۱۵.
۲۴. \_\_\_\_\_، المکاسب، قم، دارالحکمه، ۱۳۸۰.
۲۵. \_\_\_\_\_، کتاب الخمس، لجنة تراث الشيخ الاعظم، ۱۴۱۵.
۲۶. شیخ صدوق، علل الشرائع، قم، دارالحجۃ للثقافه، ۱۴۱۶.
۲۷. \_\_\_\_\_، عیون اخبار الرضا، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ق.
۲۸. \_\_\_\_\_، کمال الدین و تمام النعمه، جامعہ مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۳.
۲۹. شیخ طوسی، النهایه، بیروت، دارالانوار، بی تا.
۳۰. \_\_\_\_\_، تهذیب الاحکام، نجف، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰ق.
۳۱. شیخ مفید، المقنعه، قم، جامعہ مدرسین، ۱۴۱۰.
۳۲. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، ضروره وجود الحکومه الاسلامیه فی عصر الغیبه، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۵.
۳۳. صدر، سیدمحمدباقر، السنن التاريخیه فی القرآن، المجموعه الكامله لمؤلفات الشہید الصدر، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۱۰.
۳۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین، «ولایت و زعامت در اسلام»، بررسی‌های اسلامی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۳۵. \_\_\_\_\_، المیزان، انتشارات جامعہ مدرسین، بی تا.
۳۶. طوسی، خواجه نصیرالدین، نقد المحصل، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.
۳۷. علامه حلی، باب حادی عشر، دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.

۳۸. \_\_\_\_\_ ، تذكرة الفقهاء، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۹.
۳۹. \_\_\_\_\_ ، مختلف الشيعة، قم، جامعه مدرسين، ۱۴۱۲.
۴۰. \_\_\_\_\_ ، نهاية الاحكام، قم، اسماعيليان، ۱۴۱۰.
۴۱. غزالی، ابو حامد، الاقتصاد في الاعتقاد، بيروت، دارالكتب، ۱۹۹۸.
۴۲. فخر رازی، مفاتيح الغيب (تفسير كبير فخر رازی)، بيروت، دارالفکر، ۱۴۰۵.
۴۳. فرامرزی قراملکی، احد، چهارگفتار در مبانی فقهی و کلامی ولایت فقیه، مرکز رسیدگی به امور مساجد، ۱۳۷۷.
۴۴. فیرحی، داود، نظام سیاسی و دولت در اسلام، مؤسسه آموزش عالی باقر العلوم - سمت - ۱۳۸۳.
۴۵. فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه، ۱۴۰۱.
۴۶. کلینی، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، ۱۳۶۷ ش.
۴۷. ماوردی، ابوالحسن، الاحکام السلطانیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵.
۴۸. محقق کرکی، رسائل کرکی، قم، مکتبه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۹.
۴۹. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.
۵۰. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، قم، جامعه مدرسين، ۱۴۰۳ ق.
۵۱. نائینی، محمدحسین، تبیة الامة و تنزیه الملة، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۱.
۵۲. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، نجف، آخوندی، ۱۳۸۵ ق.
۵۳. نراقی، مولی احمد، عوائد الایام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷.